فرهنگ واژگان و اصطلاحات

*** [این بخش بر اساس واژگان متن تهیه و تنظیم شده است.]**

A

A case in point
مثال مناسب؛ شاهد مدعا؛ گواه صادق

A certain amount of
میزان معینی از

Ab initio
ابتدا به ساکن؛ از آغاز؛ از بادی امر

Abandon
اعراض کردن؛ کنار گذاشتن؛ رها کردن

Abandonment
کنار گذاشتن؛ اعراض؛ عدول

Abettor
معاون جرم

Abide
رعایت کردن؛ ساکن شدن

Ability
توانایی؛ شایستگی

Ability to discover and understand
توانایی کشف و فهم

Abnormality
ناهنجاری؛ اختلال

Abnormality of mind
ناهنجاری روانی و فکری

Abode
اقامتگاه؛ مسکن

Abolish
فسخ کردن؛ لغو کردن

Abolish a right
حقی را لغو کردن؛ حقی را اسقاط کردن

Abolish zone
برچیدن منطقه

Abortion
سقط جنین

About
در حدود (قبل از اعداد)

Above all
مخصوصاً؛ بالاتر از همه؛ مهم‌تر از همه؛ از همه مهم‌تر

Above-mentioned
فوق‌الذکر

Abroad
(در/ به) خارج از کشور

Abrogate
نسخ کردن

Abrogation of the stipulation
الغای شرط؛ لغو شرط

Absence
نبود؛ فقدان

Absence of consideration
بلاعوض؛ فقدان عوض

Absence of, in
در غیابِ؛ در صورت فقدانِ

Absolute
به طور کامل؛ مطلق

Absolute equity
انصاف مطلق

Absolute immunity
مصونیت مطلق

Absolute integrity of the Convention
یکپارچگی مطلق معاهده؛ تمامیت مطلق معاهده

Absolute liability
مسئولیت مطلق

Absolute liability (strict liability)
مسئولیت مطلق؛ مسئولیت حادثه

Absolutely
به طور مطلق؛ مطلقاً

Absolve (absolution)
بری‌الذمه کردن؛ معاف کردن؛ آزاد کردن

Absorption
جذب

Abstain
خودداری کردن؛ امتناع کردن

Abstract انتزاعی؛ تجریدی
Abstract point of view دیدگاه انتزاعی
Abstraction انتزاع؛ اختلاس
Absurd بی‌معن؛ نامعقول؛ سست
Absurd result نتیجه نادرست؛ نتیجه‌گیری نادرست
Abuse سوءاستفاده کردن
Academic question موضوع نظری؛ مسئله نظری
Accede موافقت کردن
Acceding to a treaty الحاق به معاهده
Accept قبول کردن؛ پذیرفتن
Accept the draft قبول کردن برات
Accept the reservation پذیرفتن حق شرط
Acceptable قابل قبول؛ مقبول
Acceptance قبول؛ پذیرش
Acceptance in its entirety پذیرش به طور کلی؛ پذیرش تام
Acceptance in writing قبولی کتبی؛ قبولی مکتوب
Acceptance subject to contract قبولی مشروط به تنظیم قرارداد
Accepted قبول شد
Accepting a treaty پذیرش معاهده
Accepting state دولت پذیرنده
Acceptor قبول‌کننده؛ قابل
Access دسترسی؛ حق مراجعه
Access to دسترسی به
Accessible در دسترس؛ در اختیار؛ قابل دسترس؛ قابل حصول
Accession الحاق
Accessory معاون جرم
Accident حادثه؛ تصادف
Accompanied by همراه با
Accomplice شریک جرم
Accord توافق؛ تراضی؛ سازش؛ هماهنگی
Accord and satisfaction تراضی و ایفای تعهد
Accord primacy to اولویت دادن به
Accord the right اعطا کردن حق
Accord the right granted اعطا کردن حق داده شده
Accord treatment to برخورد کردن با
According to مطابقِ؛ بر طبقِ؛ بر اساسِ
Accordingly بنابراین؛ در نتیجه؛ از این رو
Account حساب؛ گزارش؛ شرح
Account for توجیه کردن برای؛ توضیح دادن برای
Account stated حساب مورد قبول بدهکار و بستانکار؛ اقاریر مدیونیت
Accrue تعلق گرفتن؛ عاید شدن؛ پدید آمدن
Accuracy صحت؛ دقت
Accuse متهم کردن؛ متهم ساختن
Accuse of متهم کردن به
Accused متهم
Accused of متهم به
Accuser شاکی
Achieve به دست آوردن؛ تحصیل کردن؛ کسب کردن؛ نایل شدن به؛ دست یافتن به
Achievement موفقیت؛ دستاورد
Acknowledge تأیید کردن؛ تصدیق کردن؛ به رسمیت شناختن؛ اذعان کردن
Acquaint with آشنا ساختن با
Acquiesence رضایت ضمنی دادن
Acquire کسب کردن؛ تحصیل کردن؛ به دست آوردن؛ پیدا کردن

Acquire a domicile
اقامتگاهی اختیار کردن؛ اقامتگاهی تحصیل کردن؛ اقامتگاهی برگزیدن
Acquire rights
تحصیل کردن حقوق؛ کسب کردن حقوق
Acquit تبرئه کردن
Across frontier
آن سوی مرز؛ فراسوی مرز؛ آن طرف مرز
Act
فعل؛ اقدام؛ قانون (با حرف بزرگ)؛ تصویب‌نامه؛ عمل کردن
Act as
عمل نمودن به عنوان؛ اقدام کردن به عنوان
Act of appropriation of rights
عمل تمتع از حقوق؛ عمل تخصیص حقوق
Act of consent
عمل حاکی از رضایت؛ سند رضایت
Act of God حادثه طبیعی؛ فورس ماژور
Act of grace عمل یا حسن نیت
Act on a proposal by
روی طرح پیشنهادی (کسی) کار کردن
Act promptly
سریعاً عمل کردن؛ به سرعت اقدام کردن
Act through عمل کردن از طریق
Action
دعوا؛ اقامه دعوا؛ طرح دعوا؛ جریان حقوقی؛ تعقیب؛ عملکرد
Action against … اقامه دعوا علیه ...
Action for damages دعوای خسارت
Action on a quantum meruit
دعوای اجرت المثل
Action, to bring / raise
طرح دعوا کردن؛ اقامه دعوا کردن
Actionable
قابل تعقیب؛ قابل اقامه دعوا؛ قابل شکایت
Actionable claim
دعوای قابل تعقیب قانونی
Activity فعالیت

Acts of a commercial nature
اعمال دارای ماهیت تجاری
Acts of a governmental nature
اعمال دارای ماهیت دولتی
Actual credit اعتبار واقعی؛ خود اعتبار
Actual exercise of right
اجرای واقعی حق؛ اعمال واقعی حق؛ اجرای عملی حق
Actual goods
عین کالا؛ خود کالا؛ اصل کالا
Actual intention قصد و نیت واقعی
Actual legal position
وضعیت حقوقی واقعی
Actual right
حق واقعی؛ حق بالفعل؛ حق عینی
Actual state of mind حالت ذهنی واقعی
Actually عملاً؛ در عمل؛ در واقع؛ بالفعل
Ad hoc موقت؛ موردی
Adapt جرح و تعدیل کردن
Add افزودن
Add a requirement to …
اضافه کردن شرطی به ...
Additional
اضافی؛ اضافه شده؛ تکمیلی؛ دیگر
Additional agreement
توافق اضافیی؛ قرارداد الحاقی
Additional conditions
شروط دیگر؛ شروط اضافی؛ شروط اضافه شده؛ شروط تکمیلی؛ شروط الحاقی
Additional regulations
مقررات دیگر؛ مقررات اضافی؛ مقررات اضافه شده؛ مقررات تکمیلی؛ مقررات الحاقی
Address خطاب کردن به
Adduce اظهار کردن؛ اقامه کردن
Adduce استنباط کردن؛ ارائه دلیل
Adequacy تساوی؛ تناسب
Adequate کافی
Adequate interest منفعت کافی

Adequately به اندازه کافی؛ به قدر کافی
Adjudicate
فیصله دادن؛ حکم قطعی دادن؛ رسیدگی قضایی؛ حکم دادن؛ قضاوت کردن
Administer اجرا کردن
Administration of the law اجرای قانون
Administrative law حقوق اداری
Administrative machinery
دستگاه اداری؛ نظام اداری؛ تشکیلات اداری
Administrative practice رویه اجرایی
Administrator مدیر؛ مدیر ترکه
Administratrix
مدیره تصفیه؛ مدیره ترکه
Admissibility قابلیت پذیرش
Admission of new members
پذیرش اعضای جدید
Adopt
پذیرفتن؛ قبول کردن؛ تصویب کردن؛ اتخاذ کردن
Adopt a contract پذیرفتن قرارداد
Adopted by مصوبِ؛ مورد قبولِ
Adoption فرزندخواندگی؛ پذیرش؛ اتخاذ
Adult بزرگسال؛ بالغ؛ کبیر
Adultery زنا
Advance ارائه دادن
Advance an interpretation
ارائه دادن تفسیر
Advance argument
ابراز کردن بحث؛ اظهار داشت بحث
Advance beyond
پیش رفتن از؛ پا را فراتر گذاشتن از؛ پشت سر گذاشتن
Advantage مزیت
Advantages to arbitration مزایای داوری
Adverse معارض؛ مخالف
Advertisement آگهی تبلیغاتی
Advice مشاوره حقوقی

Advise
توصیه کردن؛ آگاه ساختن از؛ اطلاع دادن؛ مطلع کردن؛ اعلام کردن؛ اطلاعات
Advisory opinion
نظر مشورتی؛ نظریه مشورتی؛ رأی مشورتی
Advocate
حمایت کردن؛ دفاع کردن از؛ وکیل؛ قاضی
Affaires امور
Affect
تحت تأثیر قرار دادن؛ تأثیر گذاشتن بر
Affecting to مؤثر بر؛ تأثیرگذار بر
Affection محبت؛ عشق؛ علاقه
Affidavit شهادت‌نامه؛ سوگندنامه
Affiliates
شرکت‌های وابسته؛ شرکت‌های مرتبط؛ شرکت‌های همبسته
Affirmative مثبت؛ موجب اثبات
Afford دادن؛ ارائه دادن؛ اعطا کردن
Afford security تضمین دادن
Afford to اعطا کردن به؛ دادن به
Affront
توهین؛ بی‌حرمتی کردن به؛ توهین کردن به؛ اهانت کردن به
Affront conscionce
بی‌حرمتی کردن به وجدان؛ لطمه و خدشه شدید وارد کردن به وجدان
Aforefhought
سبق تصمیم؛ اندیشه قبلی
After all
بالاخره؛ سرانجام؛ عاقبت؛ گذشته از همه
After date بعد از تاریخ (صدور)
After sight بعد از رؤیت
Again همینطور (در اول جمله)
Against payment
در ازای پرداخت وجه؛ در قبال پرداخت وجه
Against presentation of the documents
در قبال ارائه اسناد؛ در برابر ارائه اسناد
Agency نمایندگی؛ کارگزاری

Agent
نماینده؛ وکیل؛ عامل؛ کارگزار؛ حق العمل کار
Agent for the seller نماینده فروشنده
Agent of necessity وکیل اضطراری
Agent of the buyer نماینده خریدار
Agent's duties وظایف نماینده
Aggravate تشدید کردن؛ سنگین کردن
Aggravated assault حمله مشدده
Aggravated circumstanccs
کیفیات مشدده
Aggravated theft سرقت مشدده
Aggression تجاوز
Aggressor متجاوز؛ متعدی
Aggrieved party طرف زیان‌دیده
Agitation تحریک؛ انگیزش
Agree on توافق کردن در مورد
Agree with موافقت کردن با (کسی)
Agreed توافق شده؛ مورد توافق
Agreed credit
اعتبار توافق شده؛ اعتبار مورد توافق
Agreed rules
قواعد توافقی؛ قواعد مورد توافق
Agreed text متن مورد توافق
Agreement
توافق؛ قرارداد؛ موافقت‌نامه؛ توافق‌نامه
Agreement concluded
موافقت‌نامه منعقده
Aid and abet
شرکت در جرم با حضور در صحنه جرم (که با شرکت در جرم در نظام حقوقی ایرانتا حدی قابل قیاس است)
Aider and abettor شریک جرم
Air carrier متصدی حمل و نقل هوایی
Air consignment note
بارنامه هوایی؛ قبض ارسال کالای هوایی
Air way-bill
بارنامه هوایی؛ قبض حمل و نقل هوایی

Airport فرودگاه
Alien بیگانه
Alienate انتقال دادن
Aliens بیگانگان؛ اتباع خارجی
Allegation ادعا
Allege ادعا کردن
Allocate the duties تقسیم کردن وظایف
Allocation of cost تخصیص هزینه
Allocation of responsibilities
تقسیم مسئولیت‌ها
Allow اجازه دادن به؛ ممکن ساختن
Allow for
در نظر گرفتن؛ به حساب آوردن؛ در محاسبه قرار دادن؛ منظور کردن؛ مُجاز بودن/ شمردن
Allow investment
اجازه سرمایه‌گذاری دادن
Allow to infiltrate
نفوذ در ... را ممکن ساختن
Allowances مخارج
Allowed مُجاز
Almost certainly
به احتمال قریب به یقین؛ به احتمال بسیار زیاد؛ قریب به اتفاق
Alone به تنهایی
Along در طول
Alongside a ship (در) کنار کشتی
Alter تغییر دادن؛ تحریف
Alteration تغییر؛ تحریف؛ اصلاح
Alteragtion of the mode of payment
تغییر نحوه ایفا؛ تبدیل نحوه پرداخت
Alternative راه چاره؛ جایگزین
Alternative choice of law rules
قواعد انتخاب قانون حاکم جایگزین؛ شق دیگر قواعد انتخاب قانون حاکم
Alternative classification
طبقه‌بندی جایگزین؛ شق دیگر جایگزین

Alternatively
از سوی دیگر؛ از طرف دیگر؛ در حالت دیگر اینکه؛ یا اینکه
Altogether در مجموع؛ من حیث‌المجموع
Altogether clear کاملاً روشن
Ambiguity ابهام
Ambiguity in the text ابهام متن
Ambiguous مبهم
Amenable to قابلِ مستعدِ
Amendment اصلاح؛ اصلاحیه
Amount of profits میزان سود
Amount of the bill مبلغ برات؛ وجه برات
Amount of the credit
میزان اعتبار؛ مبلغ اعتبار
Amount to
منجر شدن به؛ منتهی شدن به؛ محسوب شدن
Ample کافی؛ زیاد
Ample opportunity
فرصت کافی؛ فرصت زیاد
Analogous concepts مفاهیم مشابه
Analogy قیاس
Analysis تجزیه و تحلیل؛ بررسی
Analysis of the text تجزیه و تحلیل متن
Anarchical solution
راه حل آشفته و نامنظم؛ راه حل بی‌قاعده
And all that
و همه آن چیزها؛ از این جور چیزها؛ چیزهای این جوری
And so و بدین ترتیب؛ و بنابراین
And so on و غیره
And then only
و فقط و فقط در این صورت [است که]
And throughout
سپس در انتها؛ بعد در کل
And which و اینکه؛ و آن
Annexes ضمایم؛ الحاقیه‌ها

Annual volume سالنامه؛ کتاب سال
Annuity
حقوق یا مقرری سالانه؛ مستمری سالیانه
Annul فسخ کردن؛ ابطال کردن
Annul transactions
ابطال کردن اعمال حقوقی
Anomalous غیرعادی؛ خلاف قاعده
Anti-competitive activity
فعالیت ضدرقابتی
Anticipation
ایفای تعهد قبل از موعد؛ پرداخت قبل از سررسید
Anticipatory breach of a contract
نقض فرضی قرارداد
Any other fact هر موضوع دیگر
Apart from
صرف‌نظر از؛ جدای از؛ گذشته از؛ فارغ از؛ قطع نظر از؛ بدون در نظر گرفتن
Apostasy ارتداد؛ از دین برگشتن
Apparent پیدا؛ نمایان؛ آشکار؛ بارز
Apparent significance
مفهوم ظاهری؛ معنای ظاهری
Appeal
پژوهش خواستن؛ فرجام خواستن؛ استیناف دادن
Appeal court
دادگاه پژوهش؛ دادگاه استیناف
Appear
به نظر رسیدن؛ حاضر شدن (در دعوا)
Appear in the action
حاضر شدن در دعوا
Appear on document face
از ظاهر سند برآمدن
Appease فرو نشاندن
Appellant پژوهش‌خواه
Appellee پژوهش‌خوانده
Applicability قابلیت اجرا؛ قابلیت اعمال
Applicability of the laws
قابلیت اعمال قوانین؛ قابلیت اجرای قوانین

Applicable قابل اجرا؛ قابل اعمال

Applicable law
قانون حاکم؛ قانون قابل اجرا؛ قانون قابل اعمال

Applicable rules
قواعد یا مقررات قابل اعمال

Applicant خواهان

Applicant for the credit متقاضی اعتبار

Application اجرا؛ اِعمال

Application for the injunction تقاضای صدور قرار؛ درخواست صدور قرار

Application of comparative method
بکارگیری روش تطبیقی؛ استفاده از روش تطبیقی

Application of rules
اجرای قواعد و مقررات

Application of the treaty اجرای معاهده

Apply
اِعمال کردن؛ اجرا کردن؛ مصداق داشتن

Apply a law
اعمال کردن قانون؛ اجرا کردن قانون

Apply a special body of law
استفاده کردن از مجموعه قواعد خاص

Apply for درخواست کردن؛ تقاضا کردن

Apply the law
اجرا کردن قانون؛ اعمال کردن قانون

Apply the *lex fori*
اعمال کردن قانون مقر دادگاه

Apply the provisions
اجرا کردن مقررات؛ اعمال کردن مقررات

Apply the rule
اعمال کردن قانون؛ اجرا کردن قانون

Appoint
منصوب کردن؛ نصب کردن؛ انتصاب کردن؛ انتخاب کردن

Appoint an umpire
انتخاب کردن سرداور؛ انتصاب کردن سرداور

Appoint the arbitrator
انتخاب کردن داور؛ منصوب کردن داور

Appointed arbitrator
داور منتخب؛ داور انتخاب شده؛ داور منصوب شده

Appointment انتخاب؛ انتصاب

Apportain to مربوط بودن به؛ مرتبط بودن به

Appraisal ارزیابی؛ تقویم؛ برداشت

Appreciate درک کردن

Appreciate the merits of a rule
ماهیت قاعده‌ای را درک کردن

Appreciate the nature of the broblem
درک کردن ماهیت مسئله

Apprehend دستگیر کردن؛ توقیف کردن

Apprenticeship کارآموزی؛ شاگردی

Approach
روش؛ شیوه؛ رویکرد؛ دیدگاه؛ برخورد؛ تلقی؛ سیدن به؛ نزدیک شدن

Approach adopted
روش اتخاذ شده؛ نظر پذیرفته شده

Approach on interpretation
روش تفسیر؛ شیوهٔ تفسیر

Approach the problem
برخورد کردن با مسئله یا مشکل

Approach to the problem
برخورد با مسئله یا مشکل

Appropriate
مقتضی؛ مناسب؛ شایست؛ تخصیص دادن

Appropriate rules
قواعد مناسب؛ قواعد مقتضی

Appropriation of payment تخصیص پرداخت

Appropriation of rights
تمتع از حقوق؛ تخصیص حقوق

Approval تصویب؛ تأیید؛ موافقت

Approve
تصویب کردن؛ تأیید کردن؛ موافقت کردن

Approving a treaty تأیید معاهده

Arbitration tribunal دیوان داوری

Arbitral tribunal دیوان داوری
Arbitrary arrest بازداشت خودسرانه
Arbitrary factor عامل اختیاری
Arbitrary power
اختیار مطلق؛ قدرت خودسرانه
Arbitration داوری؛ حکمیت
Arbitration agreement
موافقت‌نامه داوری
Arbitration body هیئت داوری
Arbitration clause شرط داوری
Arbitrator داور؛ حَکَم؛ قاضی
Area زمینه؛ حیطه؛ منطقه؛ قلمرو
Area of international society
عرصه جامعه بین‌المللی؛ پهنه جامعه بین‌المللی
Area of international trade
حوزه تجارت بین‌الملل؛ محدوده تجارت بین‌الملل؛ عرصه تجارت بین‌الملل
Area of the law
زمینه حقوق؛ قلمرو حقوق؛ حوزه حقوق
Argue
دلیل آوردن؛ استدلال کردن؛ بحث کردن
Argue against بحث کردن بر ضد
Argument
مباحثه؛ استدلال؛ دلیل؛ بحث؛ گفتگو
Argument of fact and necessity
استدلال واقعیت و ضرورت
Argument of merits استدلال ماهوی
Arise
به وجود آمدن؛ ناشی شدن؛ ایجاد شدن
Arise a dispute
بروز نمودن اختلاف؛ به وجود آمدن اختلاف؛ ایجاد شدن اختلاف
Arise a legal transaction
به وجود آمدن یک عمل حقوقی؛ ایجاد شدن یک عمل حقوقی
Arise a question
سئوالی مطرح کردن یا شدن
Arise a right ایجاد شدن حق
Arise a situation
به وجود آمدن وضعیت؛ ایجاد شدن وضعیت
Arise an issue
حادث شدن موضوع؛ ناشی شدن موضوع
Arise an obligation
تعهدی را ایجاد کردن
Arise from ناشی شدن از
Arise problem پیش آمدن مسئله یا مشکل
Arise the question
به وجود آمدن مسئله؛ بروز نمودن مسئله؛ حادث شدن مسئله
Arising بروز؛ حدوث
Arising from ناشی از
Arising out of ناشی از
Around the world در سراسر دنیا
Arraign تحت پیگرد قرار دادن
Arrange for carriage
ترتیب دادن حمل و نقل
Arrange for insurance
ترتیب (کارهای) بیمه را دادن
Arrangement مقدمه؛ ترتیب؛ قرار و مدار
Arrangements for carrying the goods
ترتیبات حمل کالا
Arrangements for transport
ترتیبات مربوط به حمل و نقل
Arrangements necessary ترتیبات لازم
Arrears دیون معوقه
Arrest توقیف؛ بازداشت
Arrest warrant قرار؛ بازداشت
Arrival of the time for performace
حلول زمان ایفا؛ رسیدن زمان انجام تعهد
Arrive at the view
به نظری نایل گردیدن؛ رسیدن به نظری
Arson ایجاد حریق عمدی؛ آتش‌سوزی
Article
ماده (قانونی)؛ مقاله؛ کالا؛ جنس؛ بند؛ فصل
Articles of association
اساسنامه شرکت

As it may seem
همانطور که به نظر می‌رسد؛ همانطوری که ظاهر آن نشان می‌دهد
As many … as possible هر چه بیشتر
As mentioned earlier
همانطور که قبلاً ذکر شد؛ همانطور که پیشتر اشاره کردیم
As opposed to برخلاف؛ که مغایر است با
As regards در خصوص؛ در مورد
As required by
همانطوری که مقرر شد بوسیله
As soon as
به محض اینکه؛ به مجرد اینکه
As soon as possible
هرچه سریعتر؛ در سریعترین زمان ممکن
As specified
به گونه‌ای که تصریح شده؛ به همان شکل تصریح شده
As such
بدین صورت؛ به همان گونه؛ به این نحو؛ اینگونه؛ چنین
As they do در واقع؛ به واقع
As to در خصوص؛ در مورد؛ دربارهٔ؛ راجع به
As to whether that در خصوص اینکه آیا
As was pointed out
همانطورکه خاطرنشان شد؛ همچانکه اشاره شد؛ همانگونه که ابراز شد
As well همچنین؛ نیز
As well as
علاوه بر؛ علاوه بر اینکه (در ابتدای جمله)؛ و هم؛ و نیز
As will be seen همانطور که خواهیم دید
Ascertain تعیین کردن؛ معین کردن
Ascertain the intention
احراز کردن قصد؛ تعیین کردن قصد
Ascertaining the proper law
تعیین قانون حاکم؛ تعیین قانون صالح

Articles of partnership شرکت‌نامه
Artificial break
وقفه مصنوعی؛ وقفه تصنعی
Artificial person شخص حقوقی
As a consequence of در نتیجهٔ
As a general rule
به عنوان یک قاعده کلی
As a generality
به عنوان یک امر کلی؛ به عنوان یک کلیت
As a matter of course
به عنوان یک امر بدیهی
As a matter of fact
از نقطه نظر موضوعی؛ به عنوان مسأله موضوعی
As a matter of law
از نقطه نظر قانونی؛ به عنوان مسأله حکمی
As a reason for به عنوان دلیلی برای
As a result of در نتیجهٔ؛ به علتِ؛ در اثرِ
As a whole یکجا؛ من حیث‌المجموع
As about مثلاً در حدود
As above به صورت فوق؛ به طریق فوق
As already mentioned
همانطور که قبلاً ذکرشد
As another example of
به عنوان نمونه‌ای دیگر از
As compared with در مقایسه با
As defined in …
آنگونه که در ... تعریف شده؛ به شرح تعریف شده در ...
As far as possible
حتی‌الامکان؛ تا حد امکان؛ تا حد ممکن؛ در صورت امکان؛ تا جای ممکن
As follows به شرح زیر؛ به قرار زیر
As, for example, برای مثال؛ مثلاً
As has been seen
همانطور که مشاهده شده است؛ همانطور که ملاحظه شده؛ همانطور که دیدیم/ دیده شده

Assignment of credit
واگذاری اعتبار؛ انتقال اعتبار
Assignment of the actual credit
واگذاری اعتبار واقعی؛ انتقال خود اعتبار
Assignor انتقال‌دهنده؛ محیل
Assist معاونت کردن؛ کمک کردن
Assistance کمک؛ معاضدت
Associate with مرتبط بودن با
Associated transactions
معاملات وابسته؛ معاملات مرتبط
Associated with در ارتباط با؛ مرتبط با
Associates افراد جامعه
Association اجتماع؛ جامعه؛ انجمن
Association of man
جامعه بشری؛ اجتماع افراد
Assume
فرض کردن / شدن؛ پذیرفتن؛ قبول کردن؛ تقبل کردن؛ تصور کردن؛ به عهده گرفتن
Assume jurisdiction پذیرفتن صلاحیت
Assumption فرض؛ قصد؛ نیت
Assurance تضمین؛ اطمینان؛ بیمه
Assure of مطمئن بودن از
Asylum پناهندگی
At all
کلاً؛ در کل؛ اصولاً (در آخر جملات مثبت)
At first در ابتدا؛ در بادی امر
At international level
در سطح بین‌المللی
At least حداقل؛ لااقل؛ دست کم
At maturity در سررسید؛ در موقع سررسید
At once
فوراً؛ بلافاصله؛ همزمان؛ در عین حال؛ هم ... و هم؛ به یکباره
At one extreme از/ در یک طرف
At risk در معرض خطر
At sea در دریا؛ بر روی دریا
At some stage در برخی مراحل

Ask
پرسیدن؛ خواستن؛ درخواست کردن؛ تقاضا کردن
Ask a court از دادگاه تقاضا کردن
Ask for an indemnity
درخواست خسارت نمودن؛ مطالبه خسارت کردن
Ask for remedy
مطالبه کردن جبران خسارت؛ تقاضای جبران خسارت کردن
Aspect جنبه؛ لحاظ
Aspects جنبه‌ها؛ ابعاد؛ وجوه
Assassination قتل؛ ترور
Assault حمله؛ یورش
Assembly plants
مراکز مونتاژ؛ کارخانه‌های تولید
Assent رضایت؛ موافقت؛ رضایت دادن
Assert
ادعا کردن؛ اظهار کردن؛ اظهار داشتن
Assertion of ownership ادعای مالکیت
Assessment of a dowry ارزیابی جهیزیه
Assets اموال؛ دارایی؛ درآمد
Assign
واگذار کردن؛ انتقال دادن؛ منتقل کردن
Assign an existence
موجودیت داشتن؛ وجود داشتن؛ دارای موجودیت بودن
Assign rights
واگذار کردن حقوق؛ انتقال دادن حقوق
Assign to احاله کردن به؛ واگذار کردن به
Assignable قابل انتقال؛ واگذاردنی
Assigned to
اختصاص یافته به؛ اختصاص داده شده به
Assignee منتقل‌الیه؛ محال‌علیه؛ انتقال‌گیرنده
Assignment
انتقال؛ واگذاری؛ تخصیص؛ تعیین
Assignment by operation of law
انتقال به حکم قانون
Assignment of choses in action
واگذاری حقوق موضوع دعوا؛ انتقال حقوق دینی

Attempt various methods
به کار گرفتن روش‌های مختلف
Attention توجه
Attenuate تخفیف دادن؛ کاستن
Attitude طرز برخورد؛ موضع؛ رفتار؛ نگرش
Attitude of the state itself
طرز برخورد خود کشور؛ موضع خود دولت
Attract به سوی خود جلب کردن
Attraction جاذبه؛ جذبه
Attributable قابل انتساب
Attributable to
مربوط به؛ ناشی از؛ قابل انتساب به
Attribute to نسبت دادن به
Attributed to
منتسب به؛ منسوب به؛ منتسب به
Auction مزایده؛ حراج
Auction sale فروش مزایده‌ای
Authentic معتبر؛ مؤثق
Authentic expression
بیان معتبر؛ بیان مؤثق
Authorities مقامات
Authorities of this standing
صاحب‌نظرانی با این جایگاه [علمی]؛ صاحب-نظرانی با این مقام و منزلت [علمی]؛ صاحب-نظرانی با این شهرت
Authority
قدرت؛ اقتدار؛ اختیار؛ اعتبار؛ مقام؛ مرجع؛ کسب اختیار؛ کسب صلاحیت؛ کسب اقتدار
Authority designated in the treaty
مقام تعیین شده در معاهده؛ مرجع تعیین شده در معاهده
Authorize
مُجاز دانستن؛ اجازه دادن؛ تنفیذ کردن
Authorized مُجاز
Automatic discharge فسخ قهری
Automatically
به طور خودکار؛ به طور قهری

At the date of در زمانِ؛ در تاریخِ
At the end of در انتهایِ؛ در آخرِ؛ در پایانِ
At the istance of
به تقاضایِ؛ به درخواستِ
At the other extreme از/ در طرف دیگر
At the outset در آغاز؛ در ابتدا
At the port در بندر
At the precise moment
دقیقاً در همان لحظه
At the proper time
در زمان مناسب؛ در زمان مقرر؛ در زمان مقتضی
At the prospect that
با این احتمال که؛ با این پیش‌بینی که
At the request of
به درخواستِ؛ بنا به تقاضایِ
At the risk of, be
یرعهده ... بودن؛ تحت مسئولیت ... بودن؛ بر دوش ... بودن
At the same time در عین حال؛ ضمناً
At the time of در زمانِ
At the time of negotiation
در زمان انتقال
At this point
از این جهت؛ از این لحاظ؛ از این نقطه نظر؛ در این مقطع؛ در این مقام
At variance with مغایر با
Attach importance to
اهمیت قائل شدن برای
Attach to
ضمیمه کردن به؛ مربوط بودن به
Attached پیوستی؛ انضمامی؛ ضمیمه
Attached to the idea of …
نزدیک به دیدگاه ...؛ اعتقاد به دیدگاه ... (بعد از اسم اشخاص)
Attachment توقیف مال
Attempt
تلاش؛ کوشش؛ شروع به جرم؛ به کار گرفتن

Award
رأی (داور)؛ حکم؛ قرار؛ اعطا کردن؛ حکم صادر کردن
Award by default حکم غیابی
Award cost
حکم به پرداخت هزینه (دادرسی) دادن
Award damages
حکم به پرداخت خسارت دادن
Award judgment
صادر کردن حکم؛ حکم دادن
Aware متوجه؛ آگاه؛ مطلع
Away from دور از
Awkward to handle goods
کالای مشکل برای حمل؛ کالای صعب‌الحمل
Axis دول محور

Automatism مسلوب الارادگی
Automobile industries صنایع اتومبیل
Autonomous element
عنصر مستقل؛ عامل مستقل؛ رکن مستقل
Availability
در دسترس بودن (کالا)؛ دسترسی؛ قابلیت استناد
Availability of cheap labour
دسترسی به نیروی کار ارزان
Available در دسترس؛ موجود
Avoid
اجتناب کردن از؛ پرهیز؛ الغاء؛ فسخ
Avoid payment از پرداخت اجتناب کردن
Avoid the contract
فسخ کردن قرارداد؛ لغو کردن قرارداد

B

Background سابقه؛ پیشینه

Back-to-back credits
اعتبارات اتکایی؛ اعتبارات متقابل؛ اعتبارات پشت به پشت

Bad condition of the goods
شرایط نامطلوب کالا؛ شرایط بد کالا

Bail ضمانت

Bail bond وجه‌الضمان؛ وجه التزام

Bailee امین؛ کفیل؛ ضامن

Balance موازنه؛ توازن؛ تراز؛ باقیمانده

Balancing توازن؛ تعادل؛ موازنه

Ban
ممنوع کردن؛ ممنوع و غیرمجاز اعلام کردن

Bank accepting documents
بانک پذیرنده اسناد

Bank of high standing
بانک بسیار معتبر

Banker بانکدار

Banker's commercial credit
اعتبار تجاری بانکی

Banker's draft حواله بانکی

Banking activity فعالیت بانکداری

Bankrupt ورشکسته

Bank's instruction دستور بانک

Bank's liability مسئولیت بانک

Bank's obligation تعهد بانک

Bank's positon
وضعیت بانک؛ موقعیت بانک؛ جایگاه بانک؛ موضع بانک

Bar
وکالت؛ هیئت وکلا (با The)؛ منع؛ مانع

Bar Association کانون وکلا

Bare contract
عقد غیرمعوض؛ عقد غیرمعاوضی

Bare promise تعهد بلاعوض و مجانی

Bargain
معامله؛ معامله کردن؛ چانه زدن در معامله

Bargainee خریدار؛ مشتری

Bargainer فروشنده؛ بایع

Bargaining power
قدرت معاملاتی؛ قدرت چانه‌زنی

Barred ممنوع از اقامه

Barred by the Limitation Act
ممنوع شده توسط قانون مرور زمان

Barrier سد؛ منع قانونی؛ مانع

Barrister وکیل پایه یک دادگستری

Base on مبنا قرار دادن بر

Based in, be مستقر بودن

Based on, be مبتنی بودن بر

Basic approach
روش اساسی؛ رویکرد اساسی

Basic distinction تمایز اساسی

Basic elements عناصر اساسی

Basic material ماده اصلی؛ منبع اساسی

Basic needs of men نیازهای اساسی بشر

Basic problem
مسئله اساسی؛ مسئله اصلی؛ مشکل اساسی

Basic question
مسئله اساسی؛ موضوع اساسی

Basically
به طور اساسی؛ اساساً؛ در اصل؛ اصولاً

Basis of understanding
اساس فهم؛ مبنای درک

Battery ضرب و جرح

Be able to قادر بودن؛ توانستن

Be accused of متهم شدن به

Be addressed to مورد خطاب بودن

Be adequate کافی بودن

Be all that is called for
همه/ تمام آن چیزی است که لازم است
Be allowed to مُجاز بودن به
Be alongside a ship در کشتی قرار دادن
Be altogether clear کاملاً روشن بودن
Be apparent
پیدا شدن؛ نمایان شدن؛ آشکار بودن؛ بارز بودن
Be appropriate for
مقتضی بودن؛ مناسب بودن؛ شایسته بودن
Be at … risk
در اختیار ... بودن؛ تحت مسئولیت ... بودن؛ بر دوش ... بودن؛ برعهده ... بودن
Be at risk
در معرض خطر بودن؛ در معرض خطر قرار داشتن
Be at sea در دریا بودن؛ بر روی دریا بودن
Be at the risk of …
برعهده ... بودن؛ تحت مسئولیت ... بودن؛ بر دوش ... بودن
Be attached to the idea of …
نزدیک شدن به دیدگاه ...؛ اعتقاد داشتن به دیدگاه ... (بعد از اسم اشخاص)
Be attributable to
مربوط بودن به؛ ناشی بودن از؛ منتسب بودن به
Be authorized مُجاز بودن
Be away from دورتر بودن از
Be based in
قرار داشتن در؛ مستقر بودن در؛ اقامت داشتن در؛ قرار داشتن در
Be based on مبتنی بودن بر
Be binding الزام‌آور بودن
Be bound ملزم بودن؛ لازم بودن
Be bound by ملزم بودن به
Be called for لازم بودن
Be capable of قادر بودن؛ توانستن
Be compatible with
مطابق بودن با؛ موافق بودن با؛ هماهنگ بودن با
Be completely justified
کاملاً توجیه‌پذیر بودن؛ کاملاً موجه بودن
Be concerned نگران بودن
Be concerned about
نگران بودن در مورد
Be concerned with
مرتبط بودن با؛ مربوط شدن به؛ ارتباط داشتن با
Be conditioned by تحت تأثیر بودن
Be conditioned by the economic context
تحت تأثیر شرایط اقتصادی بودن
Be confident of مطمئن بودن از
Be confused با هم اشتباه شدن
Be consistent with
سازگار بودن با؛ مطابقت داشتن با؛ منطبق بودن با
Be covered by
تحت پوشش بودن؛ تحت شمول بودن
Be dependent on / upon
منوط بودن به؛ وابسته بودن به
Be deprived of محروم شدن از
Be distinguished from each other
متمایز گردیدن از یکدیگر
Be domiciled in
اقامت داشتن در؛ مقیم بودن در
Be effective مؤثر بودن
Be either of اعم بودن از
Be entitled to
حق داشتن؛ مستحق بودن؛ مجاز بودن به؛ توانستن
Be equivalent to مشابه ... بودن
Be expressed صریح بودن
Be extremely important
بسیار مهم بودن؛ حایز اهمیت فراوانی بودن
Be familiar with آشنا بودن با
Be followed by
تبعیت شدن توسط؛ دنبال شدن توسط
Be founded on / upon
مبتنی بودن بر؛ استوار بودن بر

Be involved in
درگیر بودن در؛ مربوط بودن به؛ مربوط شدن به
Be irrelevant
بی‌ارتباط بودن؛ مرتبط نبودن
Be less likely
احتمال کمتری داشتن؛ احتمال ضعیف داشتن
Be liable for
مسئولِ ... بودن؛ مسئول بودن در برابر
Be liable to در معرض ... بودن
Be likely احتمال داشتن؛ ممکن بودن
Be made subject to تابع ... بودن
Be made transferable
قابل انتقال بودن
Be more involved
بیشتر به کار گرفته شدن؛ بیشتر معمول بودن
Be most likely
احتمال بیشتری داشتن؛ احتمال زیاد داشتن
Be moved by
"A" was moved by "B".
محرک بودن
«ب» محرک «الف» بود.
Be near collapse
در آستانه سقوط بودن؛ در شُرف اضمحلال بودن
Be objected to by …
توسط ... اعتراض شدن؛ توسط ... مورد اعتراض واقع شدن؛ از سوی ... مورد اعتراض قرار گرفتن
Be of دارای ... بودن؛ حائز ... بودن
Be of concern
مربوط شدن؛ مرتبط بودن؛ ارتباط پیدا کردن
Be out of step with
هماهنگ بودن با؛ ناسازگار بودن؛ مطابقت نداشتن
Be overdue منقضی شدن
Be owned by
متعلق به ... بودن؛ تحت مالکیت ... بودن
Be perfectly free کاملاً آزاد و مختار بودن
Be permitted مُجاز بودن
Be perturbed نگران بودن

Be free آزاد بودن؛ مختار بودن
Be freed from
رها شدن از؛ مصون ماندن از؛ ایمن بودن از
Be governed by
تحت حاکمیتِ ... بودن؛ تابعِ ... بودن
Be illuminating
مبین بودن؛ روشنگر بودن؛ راهگشا بودن
Be implicit به طور ضمنی بیان شدن
Be implied ضمنی بودن
Be in … charge
در اختیار ... بودن؛ تحت مسئولیت ... بودن؛ بر دوش ... بودن؛ برعهده ... بودن
Be in a similar position
در یک وضعیت مشابه بودن
Be in conformity with
منطبق بودن با؛ تطابق داشتن با؛ سازگار بودن با
Be in favour of
موافق ... بودن؛ طرفدار ... بودن
Be in necessity در ضرورت نهفته بودن
Be in strict accordance with
دقیقاً مطابق بودن با؛ در مطابقت کامل قرار داشتن با
Be in the charge of
در حوزه مسئولیت ... بودن؛ مسئول بودن؛ مسئولیت داشتن
Be in the dark
چیزی نداستن؛ معلوم نبودن؛ مشخص نبودن
Be in wide international use
کاربرد بین‌المللی وسیعی داشتن
Be incompatible with مغایر بودن با
Be indeed convincing
واقعاً قانع‌کننده بودن
Be inspired by ملهم بودن از
Be interested in
علاقه‌مند بودن به؛ ذینفع بودن در
Be involved
به کار گرفته شدن؛ معمول بودن؛ مطرح بودن؛ متضمن بودن؛ موجود بودن

Be prepared حاضر بودن
Be present وجود داشتن؛ موجود بودن
Be ready to آمادهٔ ... بودن
Be recognized as being (اینگونه) مرسوم است که می‌باشد
Be relevant مرتبط بودن؛ مربوط بودن؛ مطرح بودن
Be reluctant to تمایل نداشتن به؛ مایل نبودن به؛ اکراه داشتن
Be required to ملزم بودن به
Be responsible for مسئولِ ... بودن
Be similar شبیه هم بودن
Be subject to … در معرضِ ... بودن؛ تابع ... بودن؛ مشمول ... بودن
Be submitted to متعهد بودن/ شدن نسبت به
Be substituted for … جایگزین ... شدن
Be such یکسان بودن
Be the counterpart همانند بودن
Be through مبتنی بودن بر
Be true of در مورد ... صادق بودن؛ در مورد ... مصداق داشتن؛ در مورد ... صدق کردن
Be unable to قادر به ... نبودن؛ ناتوان بودن از
Be unaffected by تحت تأثیر ... نبودن
Be undeniable غیرقابل انکار گردیدن
Be under a duty موظف بودن؛ مکلف بودن
Be under liability برعهده داشتن مسئولیت؛ زیر بار مسئولیت بودن؛ دارای مسئولیت بودن؛ ضامن بودن؛ مسئول بودن
Be under no duty موظف نبودن؛ مکلف نبودن
Be under the control of … تحت کنترل ... بودن
Be unduly perturbed بی‌جهت نگران بودن

Be uneasy ناراحت شدن
Be unlikely بعید بودن؛ غیرمحتمل بودن
Be void for باطل بودن بخاطر
Be willing to مایل بودن به
Bear in mind در نظر داشتن
Bearer حامل
Bearer bill برات در وجه حامل
Bearing حاملِ
Because of بخاطرِ؛ به دلیلِ
Become a party to the treaty عضو معاهده تلقی شدن
Become aware متوجه شدن؛ آگاه شدن؛ مطلع شدن
Become bound متعهد شدن
Become concerned about نگران شدن در مورد
Become due حال شدن؛ فرا رسیدن سررسید (چیزی)
Become effective مؤثر واقع شدن؛ مؤثر بودن
Become entitled to حق داشتن؛ محق بودن
Become independent مستقل شدن
Become inoperative بی‌اثر گردیدن؛ بی‌اعتبار شدن
Become involved in درگیر شدن در
Become irrevocable غیرقابل رجوع گردیدن؛ غیرقابل الغا شدن
Become legally entitled to قانوناً حق داشتن
Become liable on … مسئول گردیدن در قبال ...؛ مسئول شناخته شدن در قبال ...
Become saturated اشباع شدن
Become saturated market اشباع شدن بازار
Become somewhat absurd تا حدودی بی‌معنا شدن

Become true
محقق شدن؛ تحقق یافتن؛ واقعیت پیدا کردن
Before proceeding to discuss on
قبل از پرداختن به بحث در مورد؛ قبل از مبادرت به بحث در مورد؛ قبل از اقدام به بحث در مورد
Before proceeding to do so
قبل از مبادرت به انجام چنین کاری؛ قبل از پرداختن به این مسئله
Beforehand از قبل
Behaif of, on از جانبِ؛ نیابتاً؛ وکالتاً
Behalf, on his own اصالتاً
Behave رفتار کردن
Behaviour رفتار
Belong to
بستگی داشتن به؛ مرتبط بودن به؛ مربوط بودن به؛ تعلق داشتن به؛ بودن در زمرهٔ
Belonging to تابعِ؛ متعلق به
Beneficial contract of service
قرارداد خدمات انتفاعی
Beneficiary ذینفع؛ متعهدله
Beneficiary state
کشور ذینفع؛ دولت متنفع
Beneficiary's consent رضایت ذینفع
Benefiial انتفاعی
Benefit
منفعت؛ بهره؛ سود؛ امتیاز؛ سود بردن؛ منتفع شدن یا کردن
Beyond the control خارج از کنترل
Beyond the law
خارج از قانون؛ خارج از حقوق
Bigamy تعدد زوجات
Bilateral دوجانبه
Bilateral contract
عقد معاوضی؛ قرارداد دوجانبه
Bilateral relationships روابط دوجانبه
Bilateral treaty معاهده دوجانبه

Bill لایحه؛ برات
Bill of exchange برات
Bill of exchange برات
Bill of lading بارنامه
Bills of exchange بروات
Bind
ملزم کردن؛ موظف کردن؛ متعهد کردن؛ متعهد ساختن
Bind together به هم پیوند دادن
Binding الزام‌آور؛ لازم‌الاتباع
Binding contract قرارداد الزام‌آور؛ عقد لازم
Binding force نیروی الزام‌آور
Birth of child تولد بچه
Blackmail اخاذی؛ اخاذی کردن؛ شانتاژ
Blameworthy mind
طرز فکر مجرمانه؛ فکر قابل سرزنش
Blasphemy توهین به مقدسات؛ کفر
Blood money خون بها
Board a vessel عرشه کشتی
Board the ship عرشه کشتی
Boardroom
اتاق هیئت مدیره؛ هیئت مدیران
Bodies of law مجموعه قوانین
Bodies of private international law
مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی؛ بخش‌های حقوق بین‌الملل خصوصی
Bodies of rules
مجموعه قواعد؛ مجموعه مقررات
Bodily (harm) آسیب بدنی
Body نهاد؛ هیئت؛ مجموعه؛ رکن؛ جسد
Body of applicable rules
مجموعه قواعد یا مقررات قابل اعمال
Body of law
مجموعه قوانین؛ بخشی از حقوق (اگر با this همراه باشد)
Body of rules
مجموعه قواعد؛ مجموعه مقررات

Bring an action اقامه دعوا کردن

Bring employment
ایجاد کردن کار و اشتغال؛ کار و اشتغال با خود آوردن

Bring expertise
ایجاد کردن تخصص؛ تخصصی را با خود آوردن

Bring into action
به حرکت درآوردن؛ عملی کردن؛ فعال کردن

Bring into existence
به وجود آوردن؛ موجودیت بخشیدن

Bring proceedings
طرح کردن دعوا؛ اقامه کردن دعوا

Bring to the attention
به توجه رساندن؛ به استحضار رساندن؛ جلب توجه کردن

Bring together گردهم آوردن

Bringing of an action اقامه دعوا

British Commonwealth
کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا

Broad field زمینه گسترده

Broad principle
اصل وسیع؛ اصل عام؛ اصل کلی

Broad sense
معنای موسع؛ معنای وسیع؛ معنای عام؛ مفهوم گسترده

Broad theory نظریه موسع؛ نظریه عام

Broadly speaking
به طور کلی (می‌توان گفت)؛ به عبارت کلی؛ به بیان کلی

Broker دلال؛ واسطه

Building ساختار

Building factory
ساخت کارخانه؛ احداث کارخانه؛ تأسیس کارخانه

Burden مسئولیت؛ بار؛ بار مسئولیت

Burden of proof بار اثبات

Burden of thd prosecution
بار اثبات اتهام

Body of rules of behaviour
مجموعه قواعد رفتاری

Bona fide با حسن نیت

Book of etiquette
کتابی در مورد آداب و تشریفات؛ کتاب راهنما

Boom رونق؛ شکوفایی؛ ترقی

Borderline مرز؛ مرزبندی

Borrow قرض کردن؛ عاریه کردن

Borrower قرض‌گیرنده؛ عاریه‌گیرنده

Both parties هر دو طرف

Bound
متعهد؛ ملزم؛ مکلف؛ موظف؛ مقید؛ مجبور

Bow ضربه زدن؛ منفجر شدن

Branches of law شاخه‌های حقوق

Breach نقض؛ تخلف

Breach of contact نقض قرارداد

Breach of promise of marriage
نقض وعده ازدواج

Breach of the contract of sale
نقض قرارداد بیع

Break down
رنگ باختن؛ تحلیل رفتن؛ از بین رفتن

Break off relations قطع کردن روابط

Break-through پیشرفت

Bribe رشوه؛ رشوه دادن

Bribery رشوه؛ ارتشاء

Brilliant درخشان

Brilliantly ماهرانه؛ استادانه

Bring
با خود آوردن؛ موجب شدن؛ سبب شدن؛ ایجاد کردن

Bring a dispute before the tribunal
اقامه کردن دعوا نزد دادگاه؛ مطرح کردن دعوا در دادگاه

Bring about
فراهم نمودن / آوردن؛ به همراه آوردن

Burglary
ورود غیرمجاز به ملک دیگری به قصد ارتکاب جرم
Business
کسب و کار؛ تجارت؛ کار؛ اَعمال [حقوقی]
Business enterprise
مؤسسه تجاری؛ مؤسسه بازرگانی
Business sector بخش تجارت
Business sense معنای تجاری
Business transactions معاملات تجاری
Businessman تاجر؛ بازرگان
But all related to اما همه مرتبط هستند با
But by no means always
اما نه همیشه؛ البته نه همیشه
But not بی‌آنکه؛ بدون آنکه؛ بدون اینکه
But will not necessarily be
اما ضرورتاً اینطور نخواهد بود
Buy خریدن؛ خریداری کردن
Buy up خریدن؛ خریداری کردن
Buyer خریدار؛ مشتری
Buyer's country کشور خریدار
Buying company shares
خرید سهام شرکت
By … nature and object (its / their)
به لحاظ/ برحسب/ به دلیل ماهیت و هدف (اش/ شان)
By a process of از طریق فرایندِ؛ به شیوهٔ
By analogy از طریق قیاس
By definition برحسب تعریف خود
By holding that
با حکم به اینکه؛ با صدور حکم مبنی بر اینکه
By its very nature
به لحاظ ماهیت خاص خود؛ بنا به ماهیت خاص خود؛ به علت ماهیت خاص خود

By itself به خودی خود؛ فی نفسه
By law طبق قانون؛ به موجب قانون؛ قانوناً
By means of از طریقِ؛ به وسیلهٔ؛ به واسطهٔ
By no means به هیچ وجه
By no means unlikely situation
به هیچ وجه وضعیتی دور از ذهن نیست
By operation of law به حکم قانون
By pretending that با وانمود کردن اینکه
By reference to با استناد به؛ با اشاره به
By remote control با کنترل از راه دور
By resort to با توسل به
By resorting to با توسل به
By simple delivery
به صرف تحویل؛ از طریق تحویل ساده
By so doing
با چنین کاری؛ با چنین اقدامی؛ با این عمل
By that same law
مطابق همان قانون؛ طبق همان قانون
By the consent of all christondom
با اجماع همه عالم مسیحیت
By the different stage
به واسطه مراحل مختلف
By the mere circumstances that
به صرف شرایطی که
By their nature به لحاظ ماهیت‌شان
By use of با استفاده از
By virtue of
به لحاظ؛ به استناد؛ بخاطرِ؛ به دلیلِ
By way of به واسطهٔ؛ به وسیلهٔ
By way of defence در مقام دفاع
By whatever mode با هر طریقی
By which که به موجب آن

C

C & F (Cost and Freight) contract
قرارداد سی اند اف (قیمت و هزینه حمل)
Call نامیدن
Call for
ضروری دانستن؛ مستلزم بودن؛ ایجاب کردن؛ درخواست کردن
Call for some explanation
نیاز به پاره‌ای توضیحات داشتن؛ مستلزم پاره‌ای توضیحات بودن؛ نیازمند پاره‌ای توضیحات بودن
Call upon درخواست کردن؛ تقاضا کردن
Cancel لغو کردن؛ فسخ کردن
Cancellation لغو؛ فسخ
Canon قانون؛ قاعده کلی
Capable قادر؛ توانا؛ قابل؛ صلاحیت‌دار
Capacity اهلیت؛ صلاحیت؛ حجم؛ گنجایش
Capacity of the parties اهلیت طرفین
Capacity to marry
اهلیت ازدواج؛ اهلیت برای ازدواج
Capital سرمایه
Capital investment سرمایه‌گذاری اصلی
Capital punishment مجازات اعدام
Capital stock سهام سرمایه
Capital tied up
سرمایه راکد؛ راکد ماندن سرمایه؛ معطل ماندن سرمایه
Captain of vessel ناخدای کشتی
Captivity دستگیری؛ اسارت
Care مراقبت
Cargo بار؛ محموله
Carriage حمل و نقل
Carriage by air
حمل و نقل از طریق هوا؛ حمل و نقل هوایی
Carriage by land
حمل و نقل از طریق زمین؛ حمل و نقل زمینی
Carriage by rail
حمل و نقل از طریق راه‌آهن؛ حمل و نقل ریلی
Carriage by road
حمل و نقل از طریق جاده؛ حمل و نقل جاده‌ای
Carriage by sea
حمل و نقل از طریق دریا؛ حمل و نقل دریایی
Carriage contract قرارداد حمل و نقل
Carriage of goods حمل و نقل کالا
Carriage of goods by sea
حمل و نقل کالا از طریق دریا
Carriage of the goods حمل و نقل کالا
Carrier
پیک؛ حمل‌کننده؛ متصدی حمل و نقل؛ بنگاه حمل‌کننده
Carrier of goods
متصدی حمل و نقل کالا
Carry out انجام دادن
Carry out transaction انجام دادن معامله
Carry the goods حمل کردن کالا
Carrying the goods حمل کالا
Case پرونده؛ دعوا؛ مورد؛ قضیه؛ مرافع
Case before دعوای (مطروحه) نزد/ در
Case in point, a
مثال مناسب؛ شاهد مدعا؛ گواه صادق
Case law رویه قضایی؛ سابقه قضایی
Case merits ماهیت دعوا
Case of fraud
دعوای کلاهبرداری؛ دعوای تقلب
Cases of practical interest
موارد حائز اهمیت عملی
Cash نقد کردن
Category دسته‌بندی؛ طبقه‌بندی

Category of classification
مقوله طبقه‌بندی
Causation علیت؛ سببیت
Cause سبب شدن؛ موجب شدن؛ باعث شدن
Cause of action
مبنای دعوا؛ حق طرح دعوا؛ سبب دعوا؛ دلیل اقامه و طرح دعوا
Cause of death علت مرگ
Causes beyond the control
عوامل خارج از کنترل
Caveat emptor اخطار به مشتری
Cease متوقف کردن؛ موقوف شدن
Cease responsibility پایان یافتن مسئولیت
Cease to be valid از اعتبار ساقط شدن
Cease to exsit وجود نداشتن
Censure توبیخ؛ مواخذه
Central مرکزی؛ اصلی
Central contract قرارداد اصلی
Central method روش اصلی؛ روش مهم
Centre متمرکز شدن؛ متمرکز کردن؛ مرکز
Centre controlling کنترل مرکزی
Centre discussion on
متمرکز شدن/ کردن بحث روی؛ محور بحث روی ... بودن؛ بحث حول محور ... بودن یا صورت گرفتن
Century قرن
Ceremony تشریفات؛ آیین
Certain برخی؛ خاص؛ قطعی؛ مسلم؛ مطمئن؛ معین
Certain amount of میزان معینی از
Certain areas
زمینه‌های خاص؛ حوزه‌های خاص
Certain conditions شرایط خاص
Certain instrument
سند معین؛ سند خاص
Certain percentage درصد معین

Certain *prima facie* rules
قواعد ظاهراً معین
Certain provisions برخی مقررات؛ مقررات خاص
Certain situation وضعیت خاص
Certain underlying principles
اصول اساسی خاص
Certainly یقیناً؛ مطمئناً؛ مسلماً
Certainty of term قطعیت شرط
Certificate of insurance
گواهی بیمه؛ گواهی‌نامه بیمه
Certify تأیید کردن؛ تصدیق کردن
Cession تسلیم؛ واگذاری؛ انتقال؛ اعراض
Cestui que trust
مالک واقعی (در برابر مالک اسمی)
Chamber of commerce
اتاق بازرگانی؛ اتاق تجارت
Chamber of court شعبه دیوان
Champerty شرخری
Chancery انصاف
Chances of delay in the payment
احتمال تأخیر در پرداخت
Character خصیصه؛ ویژگی؛ ماهیت؛ خاصیت
Character of marriage ماهیت ازدواج
Characteristic خصیصه؛ ویژگی
Characteristic features
ویژگی‌های خاص؛ صفات مشخصه
Characteristics خصوصیات؛ ویژگی‌ها
Charaterisation توصیف
Charge متهم کردن؛ وضع کردن؛ هزینه
Charge for هزینه را به حساب ... گذاشتن
Charter
اساسنامه یا اجازه تأسیس شرکت؛ منشور؛ اجاره کردن (کشتی)؛ کرایه کردن (کشتی)
Charter of the United Nations
منشور سازمان ملل
Charter provisions مقررات منشور

Circuit court دادگاه منطقه‌ای
Circulate منتشر کردن
Circumstances شرایط؛ اوضاع و احوال
Circumstances affecting to
شرایط مؤثر بر؛ شرایط تأثیرگذار بر
Circumstances connected with the contract
اوضاع و احوال مربوط به/ مرتبط با قرارداد
Circumstances of treaty conclusion
شرایط انعقاد معاهده
Circumstantial evidence قرائن و امارات
Cite اشاره کردن؛ استناد کردن
Citizens اَتباع
Civil مدنی؛ حقوقی
Civil action دعوی مدنی؛ دعوای حقوقی
Civil code قانون مدنی
Civil law system
نظام دارای حقوق نوشته
Civil remedy
جبران خسارت مدنی؛ جبران خسارت حقوقی
Civil wrong
خطای مدنی؛ تخلف حقوقی؛ تقصیر مدنی
Civilised = civilized متمدن
Civilised society جامعه متمدن
Civility ادب؛ احترام؛ نزاکت
Civilization تمدن
Claim
ادعا؛ دعوا؛ اقامه دعوا کردن؛ ادعا کردن؛ مدعی شدن؛ مطالبه کردن
Claim against … اقامه دعوا علیه …
Claim immunity
ادعای مصونیت کردن؛ مدعی مصونیت بودن
Claim jurisdiction over the issue
بر سر موضوعی ادعای صلاحیت کردن
Claim the right مطالبه کردن حق
Claimant خواهان؛ مدعی
Classic case دعوای قدیمی

Charter ship اجاره کردن کشتی
Chartered corporation
شرکت دارای اساسنامه
Charterer اجاره‌کننده (کشتی)
Charterparty (قرارداد) اجاره کشتی
Chattel مال منقول؛ کالا؛ اموال شخصی
Cheap labour نیروی کار ارزان
Cheaper ارزانتر
Cheaper method روش ارزانتر
Cheaper products محصولات ارزانتر
Cheapness ارزان بودن؛ به صرفه بودن
Cheat فریب؛ خدعه
Check = cheque چک
Chemical industries صنایع شیمیایی
Chile شیلی
Choice انتخاب؛ انتخابی؛ اختیاری
Choice of jurisdiction
انتخاب دادگاه صالح؛ انتخاب مرجع صالح؛ انتخاب مرجع رسیدگی؛ انتخاب صلاحیت محکمه رسیدگی‌کننده
Choice of law انتخاب قانون حاکم
Choice of law clause
شرط انتخاب قانون حاکم
Choice of method of unification
انتخاب روش متحدالشکل نمودن
Choose
برگزیدن؛ انتخاب کردن؛ تصمیم گرفتن
Choses in action
حقوق موضوع دعوی؛ حقوق دینی
Choses in possession حقوق عینی
Christondom عالم مسیحیت
Cif (cost, insurance, freight) contract
قرارداد سیف (قیمت، بیمه، هزینه حمل)
CIM Convention کنوانسیون حمل ریلی
Circa تقریباً
Circle چرخه

Classic example
نمونه بارز؛ نمونه متداول
Classic statement
بیان مشهور؛ اظهارنظر مشهور
Classical law حقوق قدیم؛ حقوق باستانی
Classification طبقه‌بندی؛ دسته‌بندی
Clause شرط؛ بند؛ ماده
Claused bill of lading بارنامه مشروط
Clean remittance
حواله غیرمشروط؛ جواله ساده
Clear-cut روشن؛ شفاف
Clear difference تفاوت فاحش
Clear implication
دلالت ضمنی روشن؛ مفهوم روشن
Clear obligations
تعهدات صریح؛ تعهدات روشن
Clear principle اصل واضح؛ اصل بدیهی
Clear text متن روشن؛ متن صریح
Clearly
به وضوح؛ آشکارا؛ به طور قطع؛ صریحاً
Clearly implied به دلالت صریح
Client موکل؛ مشتری
Climate of hostility جو خصمانه
Close the river
بستن رودخانه؛ مسدود کردن رودخانه
Closely related to
به طور تنگاتنگی مرتبط است با؛ رابطه تنگاتنگی دارد با
Closest connection
نزدیک‌ترین ارتباط؛ نزدیک‌ترین رابطه
Closing the river
بستنِ رودخانه؛ مسدود کردنِ رودخانه؛ انسداد رودخانه
CMR Convention کنوانسیون حمل جاده‌ای
Co. = company شرکت
Code مجموعه قوانین؛ اصول؛ مقررات
Code civil قانون مدنی (فرانسه)
Code provisions
مقررات (مربوط به) مجموعه قوانین؛ مقررات قانونی
Codification تدوین
Codify تدوین کردن؛ وضع کردن
Coerce وادار کردن؛ مجبور کردن
Coercive وادارکننده؛ مجبورکننده
Coercive effect اثر اجبارکننده
Cognizance صلاحیت؛ حق رسیدگی
Collapse سقوط؛ اضمحلال
Collateral متقارن؛ فرعی؛ جنبی؛ تبعی
Collateral agreement
توافق جنبی یا تبعی؛ قرارداد جنبی یا تبعی؛ توافق فرعی؛ قرارداد فرعی
Collateral treaty
معاهده جنبی؛ معاهده فرعی
Collect payment وصول کردن وجه
Collection
وصول؛ گردآوری؛ وصول وجه؛ دریافت وجه
Collection agency نمایندگی وصول
Collection agent نماینده وصول
Collection arrangements
ترتیبات وصول (وجه)
Collection of commercial paper
وصول اوراق تجاری؛ دریافت اوراق تجاری
Collection of the price
وصول مبلغ؛ دریافت وجه
Collective decision تصمیم جمعی
Collective treaty معاهده جمعی
Combination ترکیب؛ تلفیق
Combine in
ادغام کردن در؛ گنجاندن در
Combine with تلفیق کردن/ شدن با
Combined transfer document
سند حمل و نقل مرکب
Combined transfer operator
عامل حمل و نقل مرکب

Combined transport حمل و نقل مرکب
Come before a court
اقامه شدن در دادگاه؛ مطرح شدن در دادگاه
Come break-through
پیشرفت حاصل شدن
Come into being به وجود آمدن
Come into existence به وجود آمدن
Come into force
به اجرا در آمدن؛ لازم‌الاجرا شدن
Comity نزاکت
Command دستور؛ امر
Commencement شروع؛ آغاز
Commentary گزارش؛ تفسیر
Commerce
تجارت (کردن)؛ بازرگانی؛ داد و ستد
Commercial
تجاری؛ بازرگانی؛ قابل داد و ستد
Commercial activities by states
فعالیت‌های تجاری دولت‌ها
Commercial activity فعالیت تجاری
Commercial agreement توافق تجاری
Commercial contract قرارداد تجاری
Commercial credit اعتبار تجاری
Commercial institutions
نهادهای تجاری؛ مؤسسات تجاری
Commercial law حقوق تجارت
Commercial paper اوراق تجاری
Commercial problems مشکلات تجاری
Commercial transactios معاملات تجاری
Commercial usage عرف تجاری
Commission
کارمزد؛ کمیسیون؛ حق‌العمل؛ ارتکاب؛ نمایندگی دادن
Commission of crime ارتکاب جرم
Commission of criminal prosecution
ارتکاب مستوجب تعقیب کیفری
Commission's formula
طرح کمیسیون؛ راه حل کمیسیون
Commit مرتکب شدن؛ تعهد کردن
Commit perjury
گواهی دروغ دادن؛ سوگند دروغ ادا کردن
Commitment تعهد؛ التزام؛ ارجاع
Commodity متاع؛ جنس؛ کالا
Common
مشترک؛ عمومی؛ عادی؛ معمول؛ متداول؛ رایج
Common criminals مجرمین عادی
Common domicile اقامتگاه مشترک
Common intent of the parties قصد مشترک طرفین
Common intention of the parties
قصد مشترک طرفین
Common law
کامن لا؛ حقوق عرفی در انگلستان
Common law system
نظام دارای حقوق نانوشته؛ نظام کامن لا
Common meaning
معنای متداول؛ معنای رایج
Common origin منشأ مشترک
Common problems of mankind
مسائل مشترک بشری؛ مشکلات مشترک بشری
Common public meaning
معنای عام و متداول؛ معنای عام و رایج
Common sense عقل سلیم
Commonplaces
مسائل پیش پاافتاده؛ مسائل عادی
Commonwealth
کشورهای مشترک‌المنافع
Communicate ابلاغ کردن؛ اطلاع
Communicate with مکاتبه نمودن با
Communication
ابلاغ؛ ارتباط؛ مراوده؛ اطلاع؛ اطلاعات
Communications مکاتبات
Communiqué اطلاعیه رسمی؛ اعلامیه رسمی
Compact پیمان؛ موافقت‌نامه

Company شرکت
Company already well-established شرکت از قبل تأسیس شده
Company law حقوق شرکت‌ها
Company prospectuses آگهی‌های شرکت
Company's products تولیدات شرکت
Comparative approach روش تطبیقی
Comparative domestic law حقوق داخلی تطبیقی
Comparative law حقوق تطبیقی
Comparative method روش تطبیقی
Comparative path روش تطبیقی
Comparative research تحقیق تطبیقی
Comparative study مطالعه تطبیقی
Comparatively نسبتاً؛ بالنسبه
Comparison تطبیق
Compatibility تطابق؛ سازگاری
Compatibility of the reservation تطابق حق شرط؛ مطابقت حق شرط؛ انطباق حق شرط
Compatibility test ضابطه تطابق؛ معیار تطابق
Compatible with مطابق با؛ موافق با؛ هماهنگ با
Compel وادار کردن؛ مجبور کردن
Compelling evidence دلایل موجه؛ مدارک قانع کننده
Compensate جبران کردن؛ غرامت دادن
Compensation غرامت؛ جبران خسارت
Competence صلاحیت
Competent صالح؛ صلاحیت‌دار؛ ذیصلاح
Competent authority مقام صلاحیت‌دار؛ مقام صالح؛ مرجع ذیصلاح
Competent court دادگاه صالح؛ دادگاه صلاحیت‌دار
Competitive law حقوق رقابت

Complacency خشنودی؛ رضایت؛ خوش‌بینی
Complain شکایت کردن؛ دادخواهی کردن
Complaining party شاکی؛ مدعی
Complaint دادخواست؛ شکوائیه؛ عرضحال
Complementary agreement توافق تکمیلی؛ توافق مکمل؛ قرارداد تکمیلی؛ قرارداد مکمل
Complete bill برات کامل
Complete conformity یکپارچگی کامل؛ ایجاد وحدت کامل
Complete defence دفاع کامل
Complete exclusion کنارگذاری کامل؛ کنار گذاردن کامل؛ حذف کامل؛ طرد کامل؛ محرومیت کامل
Complete rules قواعد کامل
Complete transformation تحول کامل
Completely کاملاً
Complex of contracts مجموعه‌ای از قراردادها
Complex operation عمل پیچیده
Complex regime رژیم پیچیده
Complexion چهره؛ شکل
Compliance مطابقت
Complicate پیچیده بودن
Complicated پیچیده
Complicated issue موضوع پیچیده
Complicated situation وضعیت پیچیده
Complicating international factor عامل پیچیده بین‌المللی
Complication پیچیدگی
Complicity شرکت در جرم
Comply with مطابق بودن با؛ اطاعت کردن؛ تن در دادن؛ تبعیت کردن از؛ رعایت کردن

Concluding the treaty انعقاد معاهده
Conclusion نتیجه؛ نتیجه‌گیری؛ تصمیم؛ انعقاد
Conclusion of the treaty انعقاد معاهده
Conclusive قاطع؛ قطعی؛ تعیین‌کننده
Conclusive evidence
مدرک قاطع؛ سند غیرقابل انکار
Concordant موافق
Concrete
واضح؛ مشخص؛ عینی؛ واقعی؛ ملموس
Concrete cases
دعاوی واقعی؛ دعاوی عینی؛ دعاوی خاص و معین
Concur موافق بودن؛ توافق کردن
Concurrence of wills توافق اراده‌ها
Concurrent proceedings
دعوای همزمان؛ دعوای مقارن؛ دعوای متقارن
Condemn محکوم کردن؛ مخالفت کردن
Condition
شرط مهم؛ محدود ساختن؛ تحت تأثیر قرار دادن
Condition laid down in
شرط مندرج در؛ شرط مقرر در
Condition of aliens وضعیت بیگانگان
Condition precedent
شرط مقدم؛ شرط متقدم
Condition subsequent
شرط مؤخر؛ شرط متأخر
Condition the development
محدود ساختن توسعه
Conditional مشروط
Conditional agreements
قراردادهای مشروط
Conditional payment پرداخت مشروط
Conditioned by تحت تأثیر
Conditioned by the economic context
تحت تأثیر شرایط اقتصادی
Conditions شرایط؛ شروط
Conditions for the exercise of the rights
شرایط اجرای حقوق؛ شروط اعمال حقوق

Comply with instructions
مطابقت کردن با دستورات
Components قطعات؛ اجزا
Composition agreement قرارداد ارفاقی
Composition deed
قرارداد ارفاقی (میان بدهکاران یا ورشکسته با دیان)
Compromis موافقت‌نامه داوری بین کشورها
Compromise سازش کردن؛ مصالحه کردن
Compulsory اجباری؛ قهری؛ الزامی
Computer concern شرکت رایانه‌ای
Computer industries صنایع کامپیوتر
Conceal مخفی کردن؛ پناه دادن
Concealer مخفی‌کننده
Concealment اخفا؛ اختفا؛ کتمان؛
Conceive تصور کردن
Concentrate on تمرکز کردن بر روی
Concentric circles
دوایر متحدالمرکز؛ دوایر هم‌مرکز
Concept مفهوم
Conception مفهوم
Conception of contract مفهوم قرارداد
Concern
مربوط شدن / بودن ه؛ مرتبط بودن به؛ ارتباط داشتن با؛ شرکت؛ مؤسسه بازرگانی؛ نگران
Concern about نگران بودن درباره ...
Concerned مربوطه؛ ذیربط
Concerned with مرتبط با؛ مربوط به
Concerning در خصوص؛ مربوط به؛ ناظر بر
Concession contract قرارداد امتیازی
Conciliation سازش
Conclude نتیجه گرفتن؛ منعقد کردن
Conclude a contract
منعقد کردن قرارداد
Conclude an agreement
منعقد کردن قرارداد
Concluded منعقده

Conditions of navigation
شرایط کشتیرانی
Condominium حاکمیت مشترک
Conduct رفتار؛ عمل
Confer اعطا کردن
Confer on اعطا کردن به؛ دادن به
Confer rights اعطا کردن حقوق
Confer upon اعطا کردن به
Confict of laws تعارض قوانین
Confidence اعتماد
Confident of مطمئن از
Confine محدود کردن؛ محبوس کردن
Confirm تأیید کردن؛ مؤید بودن
Confirm the view
نظری را تأیید کردن؛ مؤید نظری بودن
Confirm to تأیید کردن (مراتب) نزد
Confirmation تأیید
Confirmed credit اعتبار تأییدشده
Confirming a view تأیید نظر
Confirming house
مؤسسه تأییدکننده؛ مؤسسه تأیید اسنادی؛ سازمان تسهیل صادرات
Confiscate توقیف کردن؛ ضبط کردن
Conflict مناقشه؛ برخورد؛ تعارض
Conflict of authorities تعارض مراجع
Conflict of criminal law
تعارض قوانین جزایی
Conflict of doctrine
اختلاف نظر؛ اختلاف عقیده؛ تعارض دکترین
Conflict of internal jurisdictions
تعارض صلاحیت‌های داخلی؛ تعارض محاکم صالح داخلی
Conflict of laws تعارض قوانین
Conflict of laws case
دعوای تعارض قوانین
Conform to مطابق بودن با؛ منطبق بودن با

Conformity یکپارچگی؛ ایجاد وحدت
Confront مواجه کردن (شاهد و متهم)
Confrontation رویارویی؛ مواجهه
Confuse with
اشتباه شدن/ کردن با؛ اشتباه گرفتن با
Conglomerate شرکت مختلط
Connection ارتباط؛ ربط
Connection with ارتباط به
Conquest تصرف؛ غلبه؛ فتح
Consanguinity قرابت نَسَبی
Conscionce of the court وجدان دادگاه
Conscious آگاهانه
Conscious context شرایط آگاهانه
Consciousness آگاهی
Consciousness of judges
آگاهی قضات؛ آگاه بودن قضات
Consensus اجماع؛ اتفاق آرا
Consensus ad idem
توافق در موضوع معین؛ تلاقی افکار
Consensus of mind
اجتماع قصد و رضای طرفین عقد؛ تلاقی افکار
Consensus of the parties
اجماع طرفین؛ اتفاق آرای طرفین
Consent
رضایت؛ رضا دادن؛ رضایت دادن؛ موافقت کردن
Consent of the parties رضایت طرفین
Consent to offer
رضایت به پیشنهاد یا ایجاب
Consequence نتیجه؛ اثر
Consequence of acceptance اثر پذیرش
Consequence of strikes
پیامد اعتصابات؛ نتیجه اعتصابات
Consequences
عواقب؛ پیامدها؛ آثار؛ نتایج؛ تبعات
Consequently
در نتیجه؛ نتیجتاً؛ لذا؛ در نهایت؛ بنابراین؛ از این رو

Constituent elements of the crime
عناصر تشکیل‌دهنده جرم
Constitute
تشکیل دادن؛ محسوب شدن؛ به منزله ... بودن
Constitute a decisive factor
عامل تعیین‌کننده محسوب شدن
Constitute a safeguard
تضمین محسوب شدن؛ تضمینی را به وجود آوردن
Constitute a treaty معاهده محسوب شدن
Constitute an act of consent
عمل حاکی از رضایت بودن؛ عمل حاکی از رضایت محسوب شدن؛ به منزله عمل حاکی از رضایت بودن
Constitute an important contribution
بخش مهمی را تشکیل دادن؛ بخش مهمی محسوب شدن؛ نقش و سهم مهمی داشتن
Constitute the consent to offer
رضایت به پیشنهاد یا ایجاب محسوب شدن؛ به منزله رضایت به ایجاب بودن
Constitute the problem
به وجو آوردن مسئله یا مشکل؛ ایجاد کردن مسئله یا مشکل
Constituting
تشکیل‌دهنده؛ سازنده؛ موجدِ؛ به وجود آورندهٔ
Constitution قانون اساسی؛ اساسنامه
Constitutional factor
عامل برخواسته از قانون اساسی؛ عامل مربوط به قانون اساسی
Constitutional provisions مقررات قانون اساسی
Constrain اجبار؛ اضطرار؛ حبس
Constraint در مضیقه قرار دادن
Construction تفسیر؛ تأویل؛ ساخت و ساز
Constructive service ابلاغ؛ قانونی
Construe
تفسیر کردن؛ تأویل نمودن؛ ساختن
Consultant مشاور

Consider
محسوب کردن؛ تلقی کردن؛ فکر کردن؛ تصور کردن؛ مورد توجه قرار دادن؛ مد نظر قرار دادن؛ در نظر گرفتن؛ بررسی کردن
Consider a question
موضوعی را بررسی کردن؛ مسئله‌ای را بررسی کردن
Consider a subject
موضوعی را بررسی کردن
Consider above all بالاتر از همه دانستن
Consider the character of marriage
بررسی کردن ماهیت ازدواج
Consider the context بررسی کردن متن
Considerable expense
هزینه قابل توجه؛ هزینه گزاف
Considerable security
تضمین قابل توجه؛ تضمین قابل ملاحظه
Consideration
عوض؛ نظر؛ اندیشه؛ طرز فکر؛ ملاحظه؛ بررسی
Consideration for the contract
عوض قرارداد؛ ثمن قرارداد
Consign ارسال کردن (کالا)
Consignee گیرنده (کالا)
Consignment note
بارنامه؛ قبض ارسال کالا
Consist شامل بودن
Consist in an internal law
وجود داشتن در قانون داخلی؛ گنجاندن در قانون داخلی
Consist of
تشکیل شدن از؛ متشکل بودن از؛ شامل شدن
Consistent with
سازگار با؛ مطابقت با؛ منطبق با
Conspicuously آشکارا
Conspiracy تبانی؛ توطئه
Constant مستمر؛ مداوم
Constituent تشکیل‌دهنده؛ سازنده؛ عضو

Contain
متضمن بودن؛ دارا بودن؛ شامل بودن؛ حاوی بودن؛ در بر داشتن
Contain the stipulation
حاوی شرطی بودن
Contained in مندرج در
Container کانتینر؛ ظرف
Contemplate
در مد نظر داشتن؛ قصد داشتن؛ اندیشیدن
Contemporary معاصر
Contemporary scholars علمای معاصر
Contemptuous damages
جبران خسارت طعنه‌آمیز
Contend
ادعا نمودن؛ معتقد بودن؛ اظهار داشتن/ کردن؛ گفتن
Content محتوا
Contents مندرجات
Contents of contract مندرجات قرارداد
Contest اعتراض کردن؛ ایراد
Contest the jurisdiction of the court
اعتراض کردن به صلاحیت دادگاه؛ ایراد به صلاحیت دادگاه
Context
متن؛ سیاق عبارات؛ فحوای کلام؛ محتوا؛ شرایط
Context of an international character
زمینه دارای ماهیت بین‌المللی؛ چارچوبی با ویژگی بین‌المللی
Context of the circumstances
زمینه شرایط؛ بستر شرایط
Context of the treaty
متن معاهده؛ سیاق و عبارت معاهده؛ چارچوب کلی معاهده
Continental shelf فلات قاره
Continuance ادامه؛ تداوم
Continuing nature ماهیت مستمر
Contract
قرارداد؛ عقد؛ قرارداد منعقد کردن؛ قرارداد بستن

Contract breaker ناقض قرارداد
Contract by deed
عقد رسمی؛ قرارداد با سند
Contract for the minor's benefit
قرارداد به نفع صغیر
Contract of employment
قرارداد استخدام
Contract of guarantee قرارداد ضمانت
Contract of insurance قرارداد بیمه
Contract of sale قرارداد بیع
Contract period مدت قرارداد
Contract signed between …
قرارداد امضا شده بین …
Contract subject to condition- prededent
قرارداد مشروط به شرط متقدم
Contract subject to condition-subsequent
قرارداد مشروط به شرط متأخر
Contract under seal
قرارداد ممهور؛ قرارداد با سند
Contracted term شرط قراردادی
Contracting capacity اهلیت انعقاد قرارداد
Contracting party طرف قرارداد
Contracting state
دولت متعاهد؛ کشور متعاهد؛ دولت طرف قرارداد
Contracts of record
قراردادهایی که (در دادگاه) ثبت می‌شوند
Contractual capacity
اهلیت قراردادی؛ اهلیت انعقاد قرارداد
Contractual documents اسناد قراردادی
Contractual intention
قصد قراردادی؛ قصد انشای قرارداد
Contractual obligations
تعهدات قراردادی
Contractual relationships
روابط قراردادی
Contractual rights حقوق قراردادی
Contradict
نقض کردن؛ تعارض داشتن؛ متناقض بودن

Contrary برعکس؛ مخالف؛ مغایر؛ خلاف
Contrary suggestion پیشنهاد مخالف
Contrary testimony شهادت معارض
Contrary to برخلافِ
Contrast, in برعکس؛ در مقابل
Contribution مشارکت؛ نقش؛ سهم
Control over کنترل بر
Control sums of money
مبالغی پول در اختیار داشتن
Controlling تعیین‌کننده؛ غالب؛ کنترل‌کننده
Controversial
جنجال‌برانگیز؛ بحث‌برانگیز؛ مناقشه‌آمیز
Convenience راحتی؛ سهولت
Convenience principle
اصل سهولت؛ اصل مبتنی بر سهولت
Convenient راحت؛ سهل؛ آسان
Convenient procedure
شیوه مناسب؛ روش مناسب
Convenient solution
راه‌حل مناسب؛ راه‌حل مطلوب
Convention
کنوانسیون؛ معاهده؛ عهدنامه؛ قرارداد؛ اعتقاد راسخ
Conversely برعکس
Conveyance
انتقال (مال غیرمنقول)؛ حمل
Conveyance of land
انتقال زمین؛ انتقال ملک
Convincing قانع‌کننده؛ متقاعدکننده
Convincing reason دلیل متقاعدکننده
Convincingly
به طور قابل قبولی؛ به طور قانع‌کننده‌ای
Cooperate closely with …
همکاری نزدیکی با ... داشتن
Copyright کپی‌رایت؛ حق تألیف؛ حق طبع
Copyright law
حقوق کپی‌رایت؛ حقوق کار فکری؛ حقوق آفرینش‌های فکری

Corporation
شرکت (واجد شخصیت حقوقی)
Corpus of rules
مجموعه قواعد و مقررات
Correct description
توصیف درست؛ توصیف صحیح
Correct documents
اسناد صحیح؛ اسناد معتبر
Correct shipping document
سند صحیح ارسال کالا؛ سند صحیح حمل کالا
Correcting the culpable اصلاح مجرم
Corrections اصلاحات
Correctly به درستی
Correspond to
منطبق بودن با؛ مطابقت داشتن با؛ تطابق داشتن به؛ مشابهٔ ... بودن؛ نظیرِ ... بودن
Correspondent bank بانک کارگزار
Corresponding obligation تعهد متقابل
Corrupt
فاسد کردن؛ تباه کردن؛ رشوه دادن
Corrupt public life
تباه کردن زندگی عمومی
Cost of carriage هزینه حمل و نقل
Cotemplate قصد داشتن؛ در نظر گرفتن
Council of the League of Nations
شورای جامعه ملل
Counsel وکیل
Count مورد؛ فقره
Counter مواجه شدن
Counter-claim ادعای متقابل
Counter-offer ایجاب متقابل
Counterfeit جعل کردن؛ جعلی
Counterpart همانند؛ مشابه
Country of the tribunal
کشور محل وقوع دادگاه
Countryside sense مفهوم کشوری
Court دادگاه؛ محکمه؛ دیوان

Court-centered approach
رویکرد دادگاه ـ محور
Court jurisdiction صلاحیت دادگاه
Court of appeal دادگاه استیناف
Courtesy نزاکت؛ احترام
Court's conclusion تصمیم دادگاه
Court's jurisdiction صلاحیت دادگاه
Court's opinion نظر دیوان
Covenant توافق کردن؛ عقد؛ پیمان؛ میثاق
Cover
مشتمل بودن؛ شامل شدن؛ در برگرفتن
Cover note بیمه‌نامه موقت
Coverage
پوشش بیمه؛ مبلغ بیمه؛ مورد بیمه
Covered by تحت پوششِ؛ تحت شمولِ
Create a law ایجاد کردن حقوق
Create a situation
وضعیتی ایجاد کردن/ شدن
Create bodies of rules
ایجاد کردن مجموعه قواعد و مقررات
Create difficulty مشکل ایجاد کردن
Create doubt تردید به وجود آوردن
Create numerous exceptions
استثنائات زیادی به وجود آمدن؛ استثنائات زیادی وارد شدن بر
Create rights and obligations
ایجاد کردن حقوق و تکالیف
Create the risk خطری را ایجاد کردن
Creating a right ایجاد حق
Creation of financial system
ایجاد نظام مالی
Creation of marriage
وقوع ازدواج؛ ایجاد ازدواج
Creation of rights ایجاد حقوق
Creation of rights and obligations
ایجاد حقوق و تکالیف
Creation of society ایجاد جامعه

Creature مخلوق
Credit اعتبار؛ حساب
Credit advice اعلامیه بستانکار
Credit letter اعتبارنامه
Credit of an account بستانکار حساب
Credit one's account
واریز کردن به حساب کسی؛ کارسازی نمودن حساب
Credit opened
اعتبار افتتاح شده؛ اعتبار گشایش یافته
Creditor طلبکار؛ بستانکار
Creditworthiness اعتبار
Crime جرم
Criminal جزا؛ جنایی مجرم؛ جنایتکار
Criminal offence جرم کیفری
Criminal penalties مجازات کیفری
Criminal procedure
آیین دادرسی کیفری
Criminal remedy جبران خسارت کیفری
Criminal responsibility مسئولیت کیفری
Criminal trial
محاکمه کیفری؛ رسیدگی کیفری
Criterion ضابطه؛ معیار
Criticism انتقاد
Criticism made of … انتقاد وارده بر …
Criticize انتقاد کردن از
Critics منتقدین
Cross examination بازجویی از شهود
Cross purposes اختلاف قصد
Crucial words کلمات حساس؛ کلمات مهم
Cruelty
بدرفتاری (شوهر]؛ سوءرفتار (شوهر)
Cry in shrill tones با صدای بلند گفتن
Culpable مقصر؛ مجرم
Currency ارز؛ پول رایج
Custody حبس؛ توقیف

Customer مشتری

Customs of international life عرف‌های زندگی بین‌المللی

Czechoslovakia چکسلواکی

Custody of the police تحت‌نظر پلیس

Custom عرف

Customary international law حقوق بین‌الملل عرفی

Customary law حقوق عرفی

D

Daily task کار روزانه؛ فعالیت روزانه

Damage
خسارت؛ ضرر؛ زیان؛ صدمه؛ غرامت

Damage occurring to خسارت وارده به

Damage to the goods
خسارت وارده به کالا

Damages خسارات؛ جبران خسارت

Damages for خسارات ناشی از

Damages in money جبران خسارت مالی

Danger خطر

Danger inherent خطر ذاتی

Danish port بندر دانمارکی

Data processing
پردازش داده‌ها؛ داده‌پردازی

Date تاریخ؛ زمان

Date for shipment تاریخ ارسال

Date for the expiry of the credit
تاریخ انقضای اعتبار

Date of marriage
زمان ازدواج؛ تاریخ ازدواج

Date of marriage creation
تاریخ وقوع ازدواج؛ تاریخ ایجاد ازدواج

Date of proceedings
تاریخ اقامع دعوا؛ زمان اقامه دعوا

Dating from به تاریخِ

Deal معامله

Deal in documents
معامله کردن نسبت به / در خصوص اسناد

Deal in goods
معامله کردن نسبت به / در خصوص کالا

Deal with
پرداختن به؛ رسیدگی کردن به؛ بررسی کردن؛ معامله کردن با

Deal with contract
مورد بحث و بررسی قرار دادن قرارداد

Deal with matter
موضوعی را مورد بحث و بررسی قرار دادن

Deal with people معامله کردن با افراد

Deal with problem
رسیدگی کردن به مسئله؛ حل و فصل کردن مسئله

Deal with situation
وضعیتی را رسیدگی کردن؛ وضعیتی را بررسی کردن

Deal with specific topics
بررسی کردن موضوعات خاص

Deal with the analogous concepts
برخورد کردن با مفاهیم مشابه؛ رابطه برقرار کردن با مفاهیم مشابه

Deal with the particular dimensions
رسیدگی کردن به ابعاد خاص؛ بررسی کردن ابعاد خاص

Dealer in goods
معامله‌گر کالا؛ معامله‌کننده کالا

Dealing معامله؛ داد و ستد

Dealing with مربوط به

Dealing with the problem
رسیدگی به مسئله؛ حل و فصل مسئله؛ حل مشکل؛ رفع مشکل

Death مرگ؛ اعدام

Death penalty مجازات اعدام

Debate on …
بحث پیرامون ...؛ بحث در خصوص ...

Debentures اوراق قرضه

Debt دین؛ بدهی؛ قرض

Debtor مدیون؛ بدهکار

Deceased متوفی

Declaratory of existing law
بیانگر حقوق موجود؛ اعلام حقوق موجود؛ کاشف از حقوق موجود
Declare اعلام کردن
Declare war against/ on
اعلام جنگ کردن علیه/ به؛ اعلان جنگ کردن علیه/ به؛
Decree of nullity حکم بطلان
Decree of nullity of marriage
حکم بطلان ازدواج
Decrees of foreign courts
احکام محاکم خارجی
Deduce استنباط کردن
Deducible قابل استنباط
Deduction
قیاس؛ استنباط؛ استنتاج؛ کسر؛ تخفیف
Deduction for commission and charges
کسر کردن کارمزد و هزینه‌ها
Deductions کسورات
Deed عمل؛ رفتار؛ سند مالکیت
Deem
تلقی کردن؛ محسوب کردن؛ در نظر گرفتن؛ فرض کردن
Deep religious convictions
اعتقادات عمیق مذهبی
Deface ضایع کردن؛ محو کردن
Defamation هتک حرمت؛ افترا؛ توهین
Default تخلف؛ قصور؛ کوتاهی
Defeat
غلبه کردن بر؛ فائق آمدن بر؛ پیروز شدن؛ شکست دادن؛ لغو کردن
Defect ایراد؛ عیب؛ نقص؛ آسیب
Defect in the title of the transferor
ایراد در مالکیت انتقال‌دهنده
Defence دفاع
Defend دفاع کردن از
Defendant خوانده؛ مدعی علیه؛ متهم

Deceive فریب دادن؛ فریب؛ کلاهبرداری
Decency وجاهت؛ شایستگی
Deception تدلیس؛ فریب؛ اغوا
Decide
تصمیم گرفتن؛ رأی دادن؛ حکم دادن
Decide a case
در مورد دعوایی حکم دادن یا حکم صادر کردن؛ دعوایی را مورد حکم قرار دادن
Decide a dispute
در مورد اختلافی اتخاذ تصمیم کردن؛ دعوایی را حل و فصل کردن
Decide on grounds of …
تصمیم گرفتن بر مبنای …
Decide the issue alone
در مورد موضوعی به تنهایی تصمیم‌گیری کردن
Decide the question تعیین کردن مسئله
Decided case
دعوای خاص؛ دعوای معین؛ دعوای مشخص
Deciding factor عامل تعیین‌کننده
Decision تصمیم رای؛ حکم؛ قرار
Decision against …
رأی به ضرر …؛ حکم به ضرر …؛ حکم علیه …
Decision centre مرکز تصمیم‌گیری
Decision in …
رأی [صادره] در [دعوای] …؛ رأی [دادگاه] در [دعوای] …
Decision in favour of …
رأی به نفع …؛ حکم به نفع …
Decisions of courts آرای محاکم
Decisive تعیین‌کننده؛ قطعی؛ قاطع
Decisive factor عامل تعیین‌کننده
Decisive significance اهمیت تعیین‌کننده
Deck عرشه (کشتی)
Deck carriage حمل کالا روی عرشه کشتی
Declaration اظهارنامه؛ اعلامیه
Declaration of principle اعلامیه اصولی

Defendant outside the jurisdiction
خوانده خارج از حوزه قضایی
Defender مدافع
Defiance سرپیچی (از امر مافوق)؛ تمرد
Deficiency in mental ability
نقصان توانایی ذهنی
Define
تعریف کردن؛ معین کردن؛ محدود کردن؛ بیان کردن؛ تبین کردن
Definite صریح؛ قطعی؛ معین
Definite rights
حقوق مسلم؛ حقوق قطعی؛ حقوق مسجل
Definite the test
تعیین کردن ضابطه؛ مشخص کردن ضابطه
Definitely به طور قطعی
Definitive contract عقد منجز
Defraud تقلب کردن؛ کلاهبرداری کردن
Degrees of consanguinity
درجات قرابت نَسَبی
Delay به تأخیر انداختن؛ تأخیر
Delay in the payment
تأخیر در پرداخت
Delegation هیئت نمایندگی
Delete the presumption
حذف کردن فرض
Deliberately
تعمداً؛ عمداً؛ عامداً؛ عامدانه؛ توأم با قصد
Deliberation مذاکرات
Delict شبه‌جرم
Delimit تحدید حدود کردن؛ محدود کردن
Delimitation تحدید حدود
Delimitation of the continental shelf
تحدید حدود فلات قاره
Delinquency قصور؛ تخلف؛ جرم
Deliquent متخلف؛ مقصر؛ مجرم
Deliver تسلیم کردن؛ تحویل دادن
Deliver the goods تحویل دادن کالا
Deliver the goods on board a vessel
تحویل دادن کالا روی عرشه کشتی
Delivering the bill of loading
تحویل بارنامه
Delivery تحویل تسلیم؛ قبض و اقباض
Delivery of documents تحویل اسناد
Delude اغفال کردن؛ فریفتن؛ فریب دادن
Demand
تقاضا؛ مطالبه کردن؛ تقاضا کردن؛ مستلزم بودن؛ ایجاب کردن
Demand, on عندالمطالبه
Demanding payment
مطالبه پرداخت وجه
Demolish تخریب کردن؛ فرو ریختن
Demonstrate اثبات نمودن؛ ثابت کردن
Denial
نفی؛ انکار؛ رد؛ خودداری؛ نپذیرفتن؛ تکذیب
Denounce باطل اعلام کردن
Deny انکار کردن؛ رد کردن؛ تکذیب کردن
Deny the rights
نفی کردن حقوق؛ انکار کردن کردن حقوق
Depart from
عدول کردن از؛ فاصله گرفتن از؛ کناره گرفتن از؛ کناره‌گیری کردن از؛ حرکت کردن از
Departments of state دوایر دولتی
Depend on
بستگی داشتن به؛ وابسته بودن به؛ منوط بودن به؛ موکول بودن به
Dependence on وابستگی به
Dependent adult
بزرگسال وابسته؛ فرد بالغ تحت قیمومت
Dependent on وابسته به
Dependent on, be وابسته بودن به
Dependent upon منوط به؛ وابسته به
Deposit سپردن؛ تودیع کردن؛ ودیعه
Depredation غارت
Deprive سلب کردن؛ محروم کردن

Details of sale contract
جزئیات قرارداد بیع
Detain
حبس کردن؛ بازداشت کردن؛ توقیف کردن
Determinable time زمان قابل تعیین
Determination
تعیین؛ تصمیم‌گیری؛ حکم
Determination of the meaning of a text
تعیین معنای متن
Determine تعیین کردن
Determine the intention
تعیین کردن قصد؛ احراز کردن قصد
Determine the meaning
تعیین کردن معنا؛ مشخص کردن معنا؛ احراز کردن معنا
Determining تعیین‌کننده
Detriment ضرر؛ زیان؛ خسارت
Developing countries
کشورهای در حال توسعه
Development پیشرفت؛ توسعه
Development of …, through
تحولِ ... به علت
Development of law
تحول حقوق؛ توسعه حقوق
Developments in the law تحولات حقوق
Device وسیله؛ ابزار
Devise
وصیت‌نامه؛ انتقال به موجب وصیت‌نامه؛ ابداع کردن؛ اندیشیدن؛ طراحی کردن؛ ارائه دادن
Devise a solution وضعیتی را اندیشیدن
Devote to اختصاص دادن به
Devoted to
مختصِ؛ اختصاص یافته به؛ اختصاص داده شده به
Dicta اظهارات قضات
Dictate تعیین کردن
Dictum رأی؛ اظهارنظر قاضی

Deprive of محروم کردن از
Derive from
ناشی شدن از؛ نشأت گرفتن از؛ حاصل شدن از؛ سرچشمه گرفتن از
Derive rights کسب کردن حقوق
Describe توصیف کردن؛ توضیح دادن
Described توصیف شده
Description توصیف
Design طراحی کردن
Designate معین کردن؛ تعیین کردن
Designated in تعیین شده در
Desire خواستن؛ مایل بودن؛ تمایل داشتن
Desire in court تمایل دادگاه
Despite علی‌رغم
Despite the fact that
علی‌رغم این حقیقت که
Despite weight of authority in … against …
علی‌رغم ارزش اعتبارِ ... برای ...
Destabilize تضعیف کردن؛ بی‌ثبات کردن
Destitude عاری؛ تهی
Destroy
مخدوش کردن؛ زایل کردن؛ خراب کردن؛ از بین بردن
Destroy reservation
مخدوش کردن حق شرط؛ زایل کردن حق شرط؛ از بین بردن حق شرط
Destruction تخریب؛ از بین رفتن
Destruction of property تخریب اموال
Detachment
جدا؛ جداسازی؛ تفکیک؛ افتراق
Detail required جزئیات لازم
Detailed مفصل
Detailed consideration
بررسی تفصیلی؛ بررسی مفصل
Details جزئیات

Differ from
متمایز گردیدن از؛ متفاوت بودن از
Difference in identification
اختلاف در توصیف
Difference of detail اختلاف جزیی
Difference of opinion اختلاف نظر
Difference to the result of the case
اختلاف مربوط به نتیجه دعوا
Differences
وجوه افتراق؛ افتراقات؛ اختلافات
Differences of opinion اختلاف نظرها
Different ideas
نظرات متفاوت؛ نظرات مختلف
Different legal systems
نظام‌های حقوقی مختلف
Different mistake اشتباه متفاوت
Different nationalities
تابعیت‌های مختلف؛ ملیت‌های مختلف
Different practice رویه متفاوت
Differing مختلف؛ متفاوت
Difficult مشکل؛ سخت
Difficult process
روند مشکل؛ جریان سخت
Difficult task کار سخت؛ کار مشکل
Difficulties مشکلات
Difficulties of this position
مشکلاتی از این قبیل؛ مشکلاتی از این دست؛ مشکلاتی از این نوع
Dimensions ابعاد
Diminished responsibility
مسئولیت تخفیف‌یافته؛ مسئولیت تقلیل یافته؛ مخدوش
Diplomatic note یادداشت دیپلماتیک
Diplomatic relations روابط دیپلماتیک
Diplomatic settlement
حل و فصل از طریق دیپلماتیک
Direct مستقیم؛ راهنمایی کردن

Direct contractual relationships
روابط قراردادی مستقیم
Direct payment پرداخت مستقیم
Direction جهت
Directly مستقیماً؛ به طور مستقیم
Disable ناتوان کردن
Disadvantage مضار؛ عیب؛ ضرر؛ زیان
Disadvantages معایب؛ مضرات
Disagreement عدم توافق؛ اختلاف
Disagreement with
مخالفت با؛ عدم توافق با
Disarmament agreement
موافقت‌نامه خلع سلاح
Disastrous فاجعه‌بار؛ فاجعه‌آمیز
Disbar ممنوع‌الوکاله کردن
Discard کنار گذاشتن
Discharge
ادا کردن؛ بری‌الذمه کردن؛ خاتمه دادن
Discharge an obligation
پایان دادن به تعهد
Discharge from
مبرا کردن از؛ معاف کردن از؛ بری‌الذمه کردن از
Discharge from liability
مبرا بودن از مسئولیت؛ بری بودن از مسئولیت
Discharge of contract ختم قرارداد
Discharge of the goods تخلیه کالا
Disclaim
ترک کردن دعوا؛ نفی کردن؛ انکار کردن
Disclaim benefit
قبول نکردن منفعت؛ نپذیرفتن منفعت؛ رد کردن منفعت
Disclaim the right رد کردن حق
Disclaimer
سند اعراض؛ انکار؛ ترک دعوی
Disclosure افشا
Discount
تنزیل نمودن؛ کم کردن؛ کسر کردن
Discount the bill تنزیل کردن برات

Dispose of the case حل و فصل دعوا
Disposition تمایل
Disposition of land
نقل و انتقال زمین
Dispute دعوا؛ اختلاف؛ نزاع
Dispute an interpretation
تفسیری را رد کردن؛ صحت تفسیری را زیر سؤال بردن
Dispute arising
اختلاف ایجاد شده؛ اختلاف به وجود آمده؛ اختلاف حادث؛ اختلاف حاصله
Dispute arising from the contract
اختلاف ناشی از قرارداد
Disregard
بی‌اعتنایی کردن؛ نادیده گرفتن
Dissenting opinion
رأی مخالف؛ نظر مخالف
Dissenting vote رأی مخالف
Dissociate from
کنار کشیدن از؛ دوری جستن از؛ جدا ساختن از
Dissolution انحلال
Dissolve منحل کردن
Distil the essence of …
اساس (چیزی را) تشکیل دادن یا ساختن؛ اساس (چیزی) تلقی یا محسوب شدن
Distinct مجزا؛ جدا
Distinct phase
مرحله مجزا؛ مرحله متفاوت
Distinction تمایز؛ تفکیک؛ تفاوت
Distinguish
متمایز کردن؛ تمییز قایل شدن؛ تفکیک کردن
Distinguished jurist
حقوقدان برجسته؛ حقوقدان مبرز
Divergence of views
اختلاف نظرها
Diversity تنوع
Divorce طلاق

Discourage
ممانعت کردن؛ باز داشتن؛ بی‌نتیجه ساختن؛ عقیم کردن
Discover یافتن
Discover instance یافتن نمونه
Discovering the source of the goods
کشف منبع کالا
Discovery تأمین دلیل؛ کشف
Discrepancy مغایرت
Discretion
آزادی عمل؛ اختیار؛ قدرت تصمیم‌گیری؛ صلاحدید؛ صوابدید
Discretionary remedy
جبران خسارتی که موکول به نظر دادگاه است
Discriminatory تبعیض‌آمیز؛ تبعیضی
Discriminatory manner شیوه تبعیض‌آمیز
Discussion بحث؛ مذاکره
Discussion of
بحث پیرامون؛ بحث در مورد؛ مذاکره در خصوص
Disease of the mind بیماری ذهنی
Dishonest appropriation تصرف غیرمجاز
Dishonor
نکول کردن؛ برگشت دادن چک؛ خودداری از پرداخت
Dishonour the bill نکول کردن برات
Disinherted persons
اشخاص محروم از ارث
Dismiss
اخراج کردن؛ عزل کردن؛ مرخص کردن؛ رد کردن؛ مختومه کردن
Dismiss an action for …
رد کردن دعوا بخاطر …
Dispatch the goods
ارسال کردن کالا
Dispense with
صرفنظر کردن از؛ چشم‌پوشی کردن از
Display عرضه کردن

Do right
حق را اجرا کردن؛ حق را اعمال کردن
Do right to all manner of people
حق را نسبت به کلیه اقشار مردم اجرا کردن
Do so
اینچنین عمل کردن؛ به این شکل عمل کردن؛ به این صورت عمل کردن
Dock بارانداز؛ لنگرگاه
Doctrinal dispute اختلاف نظری
Doctrinal objections
ایرادات نظری؛ اعتراضات نظری
Doctrine دکترین؛ نظریه
Doctrine of privity of contract
نظریه نسبی بودن قرارداد
Doctrine of restrictive immunity
دکترین مصونیت محدود
Doctrine of sovereignty
نظریه حاکمیت
Document issued
سند صادره؛ سند تنظیمی
Document of title سند مالکیت
Document of title to the goods
سند مالکیت کالا
Document presented
سند تقدیمی؛ سند تسلیم شده؛ سند ارائه شده
Document representing the goods
سند معرف (مالکیت) کالا
Document tendered
سند تقدیمی؛ سند تسلیم شده؛ سند ارائه شده
Document transmitted
سند ارسالی؛ سند منتقله
Documentary aspect جنبه اَسنادی
Documentary credit
اعتبار اسنادی
Documentary credit arrangement
ترتیب اسناد اعتباری
Documentary credit letter
اعتبارنامه اسنادی
Documentary credit operations
عملیات اعتبار اسنادی
Documentary credit procedure
تشریفات اعتبار اسنادی؛ آیین اعتبار اسنادی؛ رویه اعتبار اسنادی
Documentary evidence مدارک مستند
Documentary remittance
پرداخت طبق سند؛ حواله اسنادی
Documentary transfer of legal rights
انتقال اسنادی حقوق قانونی
Documents attached
اسناد ضمیمه (شده)؛ اسناد انضمامی؛ اسناد منضم؛ اسناد پیوستی
Documents relating to the goods
اسناد مربوط به کالا
Documents transferred
اسناد منتقل شده؛ اسناد انتقال یافته
Domain حوزه؛ قلمرو؛ دامنه
Domestic داخلی؛ محلی؛ خانوادگی
Domestic agreements توافق خانوادگی
Domestic contract قرارداد داخلی
Domestic courts محاکم داخلی
Domestic law حقوق داخلی
Domestic market بازار داخلی
Domestic sale بیع داخلی
Domicile اقامتگاه
Domiciled in … اقامت در ...؛ مقیم در ...
Dominant حاکم؛ غالب؛ مسلط
Dominant jurisdictional factor
عامل صلاحیتی غالب
Dominate
تحت نفوذ خود درآوردن؛ زیر سلطه خود درآوردن
Domination سلطه؛ تسلط
Double character
خصیصه دوگانه؛ ویژگی دوگانه
Doubt تردید؛ شبهه؛ شک